# در قصر تنهایی، حماسه صلح امام حسن علیه السلام

## مشخصات کتاب

‏عنوان و نام پدیدآور : در قصر تنهایی، حماسه صلح امام حسن علیه السلام/مهدی خدامیان آرایی
عنوان و نام پدیدآور : در قصر تنهایی/مهدی خدامیان آرایی
‏مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۸۸
‏مشخصات ظاهری : ۱۲۵ص.
‏وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)
‏یادداشت : ۱
‏شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۴۵۰۹۴

## مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَـنِ الرَّحِیمِ
همیشه می‌خواستم بدانم چرا امام حسن(ع) از جنگ با دشمن کناره‌گیری کرد و با معاویه صلح نمود .
راستش را بخواهید من در مورد حماسه کربلا خیلی چیزها شنیده بودم و تعجّب می‌کردم که چرا امام حسن(ع) در مقابل دشمن استقامت نکرد !
من می‌دانستم که حتما کار او علّت واضحی داشته است که من از آن بی‌خبر مانده‌ام .
سرانجام یک شب تصمیم گرفتم تا به عمق تاریخ، سفر کنم و از رمز و راز صلح امام حسن(ع) با خبر شوم .
و این چنین بود که سفر شش ماهه من آغاز شد و فهمیدم که من از چه حماسه بزرگی بی‌اطّلاع بوده‌ام .
این کتاب که در دست شماست حاصل سفر من است .
شما می‌توانید با خواندن این کتاب از عظمت حماسه صلح امام حسن(ع) با خبر شوید و باور کنید که اگر این حماسه نبود اکنون از اسلام هیچ خبری نبود .
این کتاب را به قهرمان این داستان اهدا می‌کنم ؛ به آن امید که روز قیامت شفاعتش، نصیب خوانندگان این کتاب گردد .
مهدی خدّامیان آرانی
قم، آبان ماه 1387

## من فرزند پیامبر هستم

چرا این کتاب را در دست گرفته‌ای ؟
آیا می‌دانی که من می‌خواهم در این کتاب تو را به سفری در عمق تاریخ ببرم ؟
آیا همسفر من می‌شوی ؟ ما باید به سال چهل هجری قمری برویم، روز جمعه، بیست و یکم ماه رمضان .1
اینجا چه خبر است ؟ چرا همه مردم در حال گریه و زاری هستند ؟
دور تا دور خانه حضرت علی(ع) پر از جمعیّت است .
آری، مردم شهر فهمیده‌اند که حضرت علی(ع) به دیدار خدا شتافته است .
گویا ضربه شمشیر ابن مُلجَم، کار خود را کرده است، دیگر مردم کوفه، امام مهربانی چون حضرت علی(ع) ندارند .
افسوس و صد افسوس که مردم قدر امام خود را ندانستند و امروز این چنین بر سر و سینه می‌زنند .
آرزوی حضرت علی(ع) این بود که از دست این مردم راحت شود و امروز به آرزوی خود رسیده است .2
مردم، برای تشییع پیکر امام خود جمع شده‌اند، لحظه به لحظه بر تعداد جمعیّت افزوده می‌شود .
اما ناگهان، درِ خانه باز می‌شود و امام حسن(ع) بیرون می‌آید و رو به مردم می‌کند و به آنها خبر می‌دهد که دیشب، نیمی از شب گذشته، بدن حضرت علی(ع) دفن شد !
همه، متحیّر می‌شوند، چرا نیمه شب ؟
ما می‌خواستیم مراسم باشکوهی برگزار کنیم، ما می‌خواستیم با امام خود وداع کنیم .
به راستی قبر آن حضرت کجاست ؟
جایی در میانِ نی زارهای خارج شهر !
ــ ای مردم، قبر پدرم حضرت علی(ع)، مخفی خواهد بود، چرا که اگر دشمنان او بدانند قبر او کجاست بدن او را از قبر بیرون خواهند آورد !
اکنون صدای گریه مردم بلند می‌شود، آنها در حسرت عمیقی فرو می‌روند .3
اکنون ساعت ده صبح است، و جمعیّت زیادی در کنار خانه حضرت علی(ع) جمع شده‌اند، دیگر جای سوزن انداختن نیست، عدّه‌ای از مردم نیز به مسجد کوفه رفته‌اند .
اشک از چشم همه جاری است، شهر کوفه سراسر غم و عزاست .
همه می‌دانند که حضرت علی(ع)، فرزند خود، امام حسن(ع) را به عنوان امام بعد از خود معرفی نموده است، آنها می‌خواهند با او بیعت کنند .
همسفر خوبم !
خوب نگاه کن، این مردم خودشان برای بیعت کردن با امام حسن(ع) آمده‌اند، هیچ کس آنها را مجبور نکرده است !
همه منتظر هستند تا امام حسن(ع) به مسجد بیاید ؛ امّا هنوز آن حضرت
داخل خانه است .
نزدیک اذان ظهر می‌شود .
ناگهان صدای صلوات بلند می‌شود، شوری در جمعیّت می‌افتد، آنجا را نگاه کن، امام حسن(ع) همراه با امام حسین(ع) و برادران دیگر خود از خانه بیرون می‌آیند و به سوی مسجد می‌روند .
آری، سرانجام انتظار به سر آمد، بیا ما هم خود را به مسجد برسانیم، باید جایی را نزدیک منبر پیدا کنیم تا سخنان امام حسن(ع) را به خوبی بشنویم .
امام حسن(ع) وارد مسجد می‌شود، همه مردم با صدای صلوات و تکبیر، احساسات خود را نشان می‌دهند .
امام به سوی محراب می‌رود، آری، اینجا همان محراب مسجد کوفه است، همان جایی که پدرش به نماز می‌ایستاد .
آنجا را نگاه کن، منبری که می‌بینی هنوز صدای حضرت علی(ع) را به خاطر دارد، امام به بالای آن می‌رود، مسجد سراسر، سکوت است .
او سخن خود را آغاز می‌کند : «ای مردم ! امروز در سوگ بزرگ مردی نشسته‌ایم که دیگر همانند او نخواهد آمد .
او کسی بود که وقتی در رکاب پیامبر شمشیر می‌زد ، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ ، او را همراهی می‌کردند . پدرم کسی بود که جان خویش را فدای پیامبر می‌نمود و در جنگ‌ها ، پیامبر ، پرچم اسلام را به دست او می‌سپرد . او دیشب به دیدار خدا رفت در حالی که از ثروت دنیا ، چیزی برای خود ذخیره نکرده بود ».4
گریه و اشک مردم، نمی‌گذارد امام حسن(ع) سخن خود را تمام کند.
امام حسن(ع) داغدار پدر است، او بارها و بارها مظلومیّت پدر را به چشم خود دیده است .
با بلند شدن صدای گریه امام حسن(ع)، مسجد سراسر ناله و فریاد می‌شود، آری، به راستی که تاریخ دیگر همانند حضرت علی(ع) را نخواهد دید .
دقایقی می‌گذرد، و بار دیگر، سکوت به مسجد باز می‌گردد و امام به سخن خود ادامه می‌دهد : «هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد ، و هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من حسن ، فرزند پیامبر هستم . من چراغ هدایتم ، من آن کسی هستم که خدا در قرآن ، هر گونه پلیدی را از من دور ساخته است . من آن کسی هستم که خدا محبت به مرا در قرآن ، واجب ساخته است» .5
خواننده خوبم !
دلم می‌خواهد قدری در این کلام امام حسن(ع) دقّت کنی .
به راستی چرا امام، خودش را به عنوان فرزند پیامبر معرفی می‌کند ؟
چرا نمی‌گوید من حسن بن علی هستم ؟
نگاهی به اطراف خود کن، چه می‌بینی ؟
بزرگان شهر کوفه، ریش سفیدان، اکنون می‌خواهند با امام حسن(ع) که کم سن‌تر از آنهاست و حدود سی و هفت سال دارد، بیعت کنند .
امام حسن(ع) باید به معرفی خود بپردازد تا مردم بدانند با چه کسی بیعت می‌کنند ، در روی زمین غیر از امام حسن و امام حسین(ع)، کسی دیگر نیست که فرزند دختر پیامبر باشد .
آری، در میان این جمعیّت، پیرمردانی هستند که از یاران پیامبر بوده‌اند و به یاد دارند که چقدر، آن حضرت به امام حسن(ع) علاقه داشت .
نکته دیگر این که امام حسن(ع) به آیه تطهیر اشاره می‌کند، آیا می‌خواهی حکایت این آیه را برایت بگویم ؟
یک روز که پیامبر در خانه اُمّ سَلَمه (همسر پیامبر) بود، او را صدا زد و فرمود : «اُمّ سَلَمه ! برو و از علی و فاطمه و حسن و حسین بخواه تا به اینجا بیایند» .6
وقتی آنها وارد خانه شدند پیامبر به احترام آنها از جای برخاست و از آنها دعوت کرد تا کنار او بنشینند .
اُمّ سَلَمه دید که پیامبر دست راست خود را باز کرد و علی(ع) را در آغوش خود گرفت .
آنگاه دست چپ خود را باز نمود و حسن(ع) را در آغوش گرفت .
حسین(ع) هم آمد و دست خود را در گردن پیامبر انداخت، و روی سینه پیامبر قرار گرفت .
وقتی که فاطمه(س) هم در مقابل پیامبر نشست، پیامبر نگاهی به آسمان کرد و چنین فرمود : «بار خدایا ! اینها، خاندان من هستند، از تو می‌خواهم تا آنان را از هر بدی پاک گردانی» .7
نگاه پیامبر به سوی آسمان بود، چه صحنه قشنگی ! یک شمع‌و چهار پروانه !
جبرئیل فرود آمد و "آیه تطهیر" نازل شد .
«انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً: و خداوند می‌خواهد شما خاندان را از هر پلیدی پاک کند» .
اکنون، مردم بیش از پیش امام حسن(ع) را شناخته‌اند .

## بیعت با خورشید

حتما نام عبّاس، عموی پیامبر را شنیده‌ای ؟ او دو پسر دارد یکی به نام عبد اللّه و دیگری به نام عُبید اللّه .
این دو برادر امروز در کوفه هستند و هر دو از علاقمندان به امام حسن(ع) می‌باشند .
اما اگر با من تا آخر کتاب همراه باشی متوجّه می‌شوی که چگونه، راه این دو برادر از هم جدا شده و یکی از آنها (عبید اللّه) بزرگترین ضربه را به حکومت امام حسن(ع) می‌زند .
نگاه کن ! عبد اللّه بن عبّاس، از جا بر می‌خیزد و در کنار منبر می‌ایستد رو به مردم می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! این آقا فرزند پیامبر شما و جانشین امام شماست، برخیزید و با او بیعت کنید» !8
با تمام شدن سخن عبد اللّه بن عبّاس همه مردم، آمادگی خود را برای بیعت کردن با امام حسن(ع)، اعلام می‌کنند و در جواب عبد اللّه بن عبّاس می‌گویند : «ما بسیار امام حسن(ع) را دوست داریم، به راستی که او شایسته خلافت می‌باشد» .9
مردم دسته دسته به سوی امام می‌روند و با او بیعت می‌کنند .
همسفر خوبم !
امام حسن(ع) وقتی هجوم مردم را برای بیعت می‌بیند از آنها قول می‌گیرد که همواره به سخنان و دستورات او گوش فرا دهند و مردم نیز با صدای بلند می‌گویند : «ما همه گوش به فرمان تو هستیم» .10
آیا می‌دانی چند نفر در کوفه با امام حسن(ع) بیعت می‌کنند ؟
بیش از چهل هزار نفر !11
اکنون بیعت با امام تمام شده است، و امام حسن(ع) زمام حکومت را به دست می‌گیرد، و برای شهرهای مختلف فرماندارانی را منصوب می‌کند، عبد اللّه بن عباس را به سوی شهر بصره می‌فرستد .
امام حسن(ع)، دو ماه به بررسی اوضاع می‌پردازد و سعی می‌کند مسائل داخلی را سر و سامان بدهد .12
البتّه لازم است بدانی که محدوده حکومت امام حسن(ع) فقط عراق نیست، بلکه تمام مناطق اسلامی (به غیر از شام) زیر نظر کوفه اداره می‌شوند .
آری کوفه به منزله پایتختی برای حجاز (مکه و مدینه)، یمن، ایران و . . . به شمار می‌رود .13

## دو جاسوس با سکّه‌های طلا

حتما می‌دانی که معاویه از زمان عثمان (خلیفه سوم) تاکنون، هنوز بر شام حکومت می‌کند و او با حیله و نیرنگ توانسته حکومت خود را بر آنجا ثابت نماید .
اگر چه حضرت علی(ع) به جنگ او رفت و در صفین جنگ سختی در گرفت؛ امّا درست در زمانی که مالک اشتر تا پیروزی فاصله زیادی نداشت معاویه دستور داد تا قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و با این کار، مردم کوفه را فریب داد و مانع پیروزی سپاه حق شد .
اکنون، امام حسن(ع) به حکومت رسیده است، او ریشه و اساس فساد را هدف قرار می‌دهد .
آری، معاویه و حکومت او ریشه همه فسادهایی است که در امّت اسلامی روی می‌دهد .
امام حسن(ع) به خوبی می‌داند که معاویه می‌خواهد اسلام را از بین برده و همه زحمت‌های پیامبر را نابود نماید .
اکنون ماه ذی الحجّه است و امام حسن(ع) نامه‌ای به معاویه می‌نویسد : «همانا پدرم علی بن ابی طالب به دیدار خدا رفته و او مرا به عنوان جانشین خود معرفی کرده است . ای معاویه ، به خوبی می‌دانی که امر رهبری بر مسلمانان ، حق ما اهل بیت است ، پس از تو می‌خواهم که از خدا بترسی و با من بیعت کنی و حکومت شام را به من بسپاری . بدان که اگر این پیشنهاد را قبول نکنی من همراه با سپاهی بزرگ به سوی تو خواهم آمد».14
نامه امام به دست معاویه می‌رسد، اکنون، معاویه، مشاوران خود را جمع می‌کند و از آنها می‌خواهد که به طرح نقشه‌ای برای مقابله با امام حسن(ع) بپردازند .
طبق نقشه این نامه برای امام حسن(ع) فرستاده می‌شود : «ای حسن بن علی ! مگر فراموش کرده‌ای که در صفین ، ابو موسی اشعری ، پدر تو را از حکومت ، کنار زد ، حال چگونه شده است که تو حقّ پدر خود را می‌طلبی در حالی که حقّ خلافت به من واگذار شده است» .15
همچنین در این جلسه مهم، معاویه تصمیم می‌گیرد که دو جاسوس به عراق بفرستد یکی به شهر کوفه، و دیگری به شهر بصره .
این دو جاسوس وظیفه دارند تا با خرج کردن سکّه‌های طلا، مردم این دو شهر را نسبت به حکومت امام حسن(ع) بدبین کنند و در میان مردم آشوب و فتنه ایجاد کنند .16
موقع حرکت است و جاسوسان معاویه می‌خواهند به سوی عراق حرکت کنند .
معاویه نزد آنها می‌آید و با آنها سخن می‌گوید و به آنها وعده پول و مقام می‌دهد و از آنها می‌خواهد برای ترور امام حسن(ع) و یاران مهم او تلاش نمایند .
همسفر خوبم !
اکنون دیگر جان امام حسن(ع) در خطر است، بیا دعا کنیم تا خداوند، امام مهربان ما را از شرّ دشمنان حفظ نماید .

## آیا آرزوی مرگ داری؟

جاسوس‌های معاویه به سوی عراق می‌آیند، یکی به سوی بصره می‌رود و دیگری به سوی کوفه .
این دو جاسوس به فتنه و آشوب می‌پردازند و امام حسن(ع) دستور دستگیری آنها را می‌دهد .17
بعد از دستگیری این دو جاسوس، برنامه‌های معاویه آشکار می‌شود و امام حسن(ع) می‌فهمد که معاویه در پی آشوب و فتنه است .
امام حسن(ع) دستور می‌دهد تا این دو نفر را به سزای اعمالشان برسانند و آنها را اعدام کنند و از این راه، جواب واضح و روشنی به معاویه می‌دهد .
سپس امام این نامه را می‌نویسد : «ای معاویه ، جاسوسان خود را برای فتنه انگیزی و ترور می‌فرستی ، گویا تو آرزوی مرگ داری و می‌خواهی به دست من ، کشته شوی . منتظر باش که به خواست خدا ، به زودی ، مرگ تو فرا می‌رسد».18
امام، نامه را به یکی از یاران خود به نام جُندب می‌دهد و از او می‌خواهد تا هر چه سریع‌تر نامه را برای معاویه ببرد .
جُنْدب به سوی شام به پیش می‌رود و خود را به قصر باشکوه معاویه می‌رساند .19
به راستی که چقدر میان خانه ساده امام حسن(ع) و قصر پادشاهی معاویه فرق است، در کوفه هر وقت بخواهی می‌توانی امام حسن(ع) را ببینی، به خانه‌اش بروی و با او همنشین شوی ؛ امّا در اینجا معاویه چه قصر زیبایی برای خود ساخته است .
جُندب وارد قصر می‌شود و نامه را به معاویه می‌دهد .
معاویه، نامه امام را می‌خواند، اکنون او احساس خطر می‌کند، آری، اگر سخن امام حسن(ع) را قبول نکند باید خود را برای جنگ آماده کند .
معاویه در جواب نامه چنین می‌نویسد : «من نامه تو را خواندم ، و اگر سن و سال تو بیش از من بود و سابقه حکومت داشتی با تو بیعت می‌کردم ، امّا تو می‌دانی که من از تو بزرگتر هستم و سالها حکومت کرده‌ام و برای همین شایستگی من بیش از تو می‌باشد ، اگر تو با من بیعت کنی من حکومت عراق را به تو می‌دهم» .20
خواننده خوبم !
نگاه کن، معاویه همان حرفی را می‌زند که بعد از وفات پیامبر، مردم به حضرت علی(ع) گفتند ؛ آری، حرف آنها هم این بود که ای علی تو جوان هستی و ابوبکر سن و سالش از تو بیشتر است .
به هر حال، جُنْدب نامه معاویه را می‌گیرد و از قصر بیرون می‌آید .
او تصمیم می‌گیرد تا چند روز در شام بماند و از وضعیّت این شهر بیشتر آگاه شود .
نگاه کن !
نامه رسان‌های زیادی از قصر معاویه به سوی شهرهای مختلف حرکت می‌کنند .
چه خبر شده است ؟ این همه نامه رسان کجا می‌روند ؟
اینها خیلی عجله دارند، بر اسب‌های تندرو سوار هستند و به پیش می‌تازند .
جُندب پس از تحقیق از متن این نامه‌ها باخبر می‌شود : «خدا را شکر که دشمن ما ، علی بن ابی طالب به قتل رسید ، وقتی نامه من به دست شما رسید ، لشکریان خود را آماده کنید که ما به زودی به سوی عراق حمله خواهیم کرد ، این را بدانید پیروزی از آن ماست» .21
جُندب با خود می‌گوید : عجب ! معاویه در فکر لشکر کشی به عراق است، هر چه سریع‌تر باید خود را به کوفه برسانم و به امام خبر بدهم .
او با عجله به سوی کوفه به پیش می‌تازد .
چند روز بعد، او به کوفه آمده و خدمت امام حسن(ع) می‌رسد و از امام می‌خواهد که هر چه سریع‌تر مردم عراق را بسیج نموده و به سوی شام حمله کند .

## پیراهن خونین خلیفه

معاویه برای این که بتواند سپاه بزرگی برای جنگ با امام حسن(ع) راه بیاندازد نیاز به بهانه‌ای دارد .
آری، این یک قانون است که اگر بخواهی با یک مکتب دینی مبارزه کنی باید تو نیز مکتبی تأسیس کنی، و معاویه می‌خواهد به اسم دین به جنگ دین واقعی برود .
او یک برنامه ریزی دقیق انجام می‌دهد و در همه جا تبلیغ می‌کند که ما می‌خواهیم قاتل عثمان را به سزای عملش برسانیم .
-ای مسلمانان ! خلیفه پیامبر مظلومانه و با لب تشنه شهید شد، ما باید انتقام خون مظلوم را بگیریم .
آری، تبلیغات کاری می‌کند که مردم شام باور می‌کنند امام حسن(ع) قاتل عثمان است .22
خواننده عزیزم !
آیا موافقی با هم مقداری تاریخ را مرور کنیم، و از قضیّه قتل عثمان با خبر شویم و حوادث سال سی و پنج هجریِ قمری را بررسی کنیم ؟
آن زمان عثمان به عنوان خلیفه سوّم در مدینه حکومت می‌کرد .
او بنی اُمیّه را همه کاره حکومت خود قرار داده بود و مردم برای اینکه بنی اُمیّه، بیت المال را حیف و میل می‌کردند از عثمان ناراضی بودند .
مردم مصر بیش از همه، مورد ظلم و ستم واقع شده بودند و سرانجام وقتی کاسه صبر آنها لبریز شد، در ماه شَوّال سال سی و پنج هجری قمری به سوی مدینه آمدند .
آنها خانه عثمان را محاصره کردند و نگذاشتند که او برای خواندن نماز جماعت به مسجد بیاید .
حضرت علی(ع) برای دفاع از عثمان، امام حسن و امام حسین(ع) را به خانه عثمان فرستاد و به آنها دستور داد که نگذارند آسیبی به عثمان برسد .
محاصره بیش از دو هفته طول کشید و در تمام این مدّت امام حسن و امام حسین(ع) و گروهی دیگر از اهل مدینه از عثمان دفاع می‌کردند .
جالب این است که خود معاویه چون می‌دانست تاریخ مصرف عثمان برای او تمام شده است، طرّاح اصلی این ماجرا بود .
او می‌خواست با از میان برداشتن عثمان به اهداف خود برسد .
مروان که منشی و مشاور عثمان بود روز هجدهم ماه ذی الحجّه از او خواست تا از کسانی که برای دفاع او آمده‌اند، بخواهد که خانه او را ترک کنند .
عثمان هم که به مروان اطمینان داشت و خیال می‌کرد خطر برطرف شده است از همه آنهایی که برای دفاع از او آمده بودند در خواست کرد تا به خانه‌های خود بروند .
او رو به همه کرد و چنین گفت : «من شما را قسم می‌دهم تا خانه مرا ترک کنید و به خانه‌های خود بروید» .23
امام حسن(ع) رو به عثمان کرد و فرمود : «چرا مردم را از دفاع کردن از خود منع می‌کنی ؟» .
عثمان در جواب او گفت : «تو را قسم می‌دهم که به خانه خود بروی، که من نمی‌خواهم در خانه‌ام خونریزی شود» .24
آری، آخرین فردی که خانه عثمان را ترک کرد امام حسن(ع) بود .25
حضرت علی(ع) چون متوجّه بازگشت امام حسن(ع) شد به او دستور داد تا به خانه عثمان باز گردد .
امام حسن(ع) به خانه عثمان بازگشت ؛ امّا بار دیگر عثمان او را قسم داد که خانه او را ترک کند .26
شب هنگام، نیروهایی که از مصر آمده بودند از فرصت استفاده کردند و حلقه محاصره را تنگ تر کردند .
محاصره آن قدر طول کشید که دیگر آبی در خانه عثمان پیدا نمی‌شد، عثمان و خانواده او در تشنگی بودند .27
امّا شورشی‌ها، اجازه نمی‌دادند کسی برای عثمان آب ببرد، آنها می‌خواستند عثمان و خانواده‌اش از تشنگی بمیرند .
هیچ کس جرأت نداشت به خانه عثمان نزدیک شود، شورشیان با شمشیرهای برهنه خانه را در محاصره خود داشتند .
اینجا بود که حضرت علی(ع) به بنی هاشم دستور داد تا سه مشک آب بردارند و به سوی خانه عثمان حرکت کنند، آنها هر طور بود آب را به خانه عثمان رساندند .28
امام حسن(ع) همراه با قنبر هنوز بر در خانه عثمان ایستاده بود که تیراندازی شروع شد و در این هنگام امام حسن نیز مجروح(ع) شد .
سرانجام شورشیان به خانه عثمان حمله کردند و او را به قتل رساندند .
امّا همسفر من می‌بینی که امروز معاویه با تبلیغات کاری کرده است که مردم باور کرده‌اند امام حسن(ع) قاتل عثمان است .
آری ، تبلیغات می‌تواند کاری کند که مردم، شب را روز ببینند و همین طور روز را شب!
ما باید همیشه هوشیار باشیم تا فریب تبلیغات شوم دشمنان اسلام را نخوریم.

## سربازان سرخ می‌آیند

نگاه کن ! اکنون، معاویه مشاوران خود را جمع کرده و از آنها می‌خواهد که به طرح نقشه‌ای برای مقابله با امام حسن بپردازند(ع) .
آنها به این نتیجه می‌رسند که باید کاری کنند تا مردم کوفه از یاری کردن امام حسن(ع)، منصرف شوند .
آری، اگر امام حسن(ع) اکنون معاویه را تهدید به مرگ کرده است به خاطر این است که مردم را یار و یاور خود دیده است .
آنها باید بین امام حسن(ع) و مردم فاصله، ایجاد کنند .
اما چگونه ؟
یکی از مشاوران می‌گوید : «ای معاویه ! سربازان سرخ خود را به کوفه بفرست، آنها می‌توانند تو را نجات بدهند» .
به راستی سربازان سرخ چه کسانی هستند ؟
سکّه‌های طلا !
آنها می‌خواهند سکّه‌های طلا را به سوی کوفه بفرستند و در میان بزرگان مردم کوفه پخش کنند .
مگر نمی‌دانی که مردم در هر جای این دنیا باشند پول را دوست دارند، هر کس پول خرج کند و جیب آنها را پر کند طرفدار او می‌شوند.
همسفر خوبم !
آیا مردمی که با امام حسن(ع) بیعت کرده‌اند به خاطر پول، دست از یاری او بر خواهند داشت ؟
معاویه می‌داند که لشکر او توان نخواهد داشت با لشکر امام حسن(ع) مقابله کند .
درست است که معاویه در جنگ صفین توانست گروهی خشک مقدّس (خوارج) را فریب بدهد و قرآن بر سر نیزه‌ها کند و از این راه مانع شکست خود شود ؛ امّا امروز دیگر خوارج، تار و مار شده‌اند و در جنگ نهروان، تعداد زیادی از آنها نابود شده‌اند .
از طرف دیگر، خوارج بعد از قتل و کشتاری که در میان مردم عراق، راه انداختند دیگر جایگاه مردمی خوبی ندارند و از طریق آنها دیگر نمی‌تواند حکومتش را حفظ کند .
بنابراین معاویه به فکر این است که از راه پول، مردم عراق را از امام حسن(ع) جدا نماید .
سکّه‌های طلا به سوی کوفه فرستاده می‌شوند، تماس‌های زیرزمینی و مخفیانه با بزرگان کوفه برقرار می‌شود و نامه‌ها ردّ و بدل می‌شود .29

## عروس زیبا در کجاست؟

معاویه نامه‌هایی را به صورت مخفیانه برای بزرگان کوفه می‌فرستد و از آنها می‌خواهد تا با او بیعت کنند .
آیا می‌خواهی یکی از این نامه‌ها را برایت بخوانم ؟
ای اَشْعَث ! اگر حسن را به قتل برسانی دویست هزار درهم به تو می‌دهم و تو را فرمانده سپاه شام می‌کنم و دخترم را به عقد تو در می‌آورم .30
آری، معاویه برنامه ترور امام حسن(ع) را در دستور کار خود قرار داده است .
البتّه جا دارد که از من بپرسی اَشْعَث کیست ؟
او یکی از بزرگان طایفه ربیعه است، او در میان قبیله خود نفوذ زیادی دارد .
معاویه می‌داند که او عاشق ریاست و پول است، به راستی که داماد معاویه شدن برای او بسیار مهم و جذاب است .
فکر نکن که معاویه فقط به اَشْعَث این قول را داده است، او به بسیاری از بزرگان کوفه چنین نامه‌ای فرستاده است .
اکنون عدّه زیادی به دنبال فرصت هستند تا امام حسن(ع) را ترور کنند .
راستش را بخواهی من خیلی نگران هستم، آیا کسی هست که به امام حسن(ع) خبر بدهد که جان او در خطر است ؟

## پیش به سوی شام

امام حسن(ع) تصمیم گرفته است تا لشکری را آماده کند و به سوی شام حرکت کند .
او می‌خواهد تا جنگ بین او و معاویه در داخل مرزهای شام انجام گیرد، آری، این در روحیه مبارزان، بسیار اثر دارد، همان طور که حضرت علی(ع) در جنگ با معاویه، لشکر خود را به صفین برد، (صفین در داخل کشور سوریه می‌باشد) .
امام حسن(ع) هم می‌خواهد موضع تهاجمی خود را حفظ کند برای همین برای آماده کردن لشکر خود برنامه ریزی می‌کند و می‌خواهد قبل از این که معاویه به عراق برسد او از عراق خارج شده و خود را به شام برساند .
آری، هزاران نفر با امام حسن(ع) بیعت کرده‌اند و قول داده‌اند که امام خود را در هر شرایطی یاری کنند .
امام، تلاش می‌کند تا لشکر مجهّزی را به سوی شام بفرستد، امام به حُجْر دستور می‌دهد تا برای تجهیز لشکر عراق اقدام نماید .31
حُجْر تلاش زیادی می‌کند ؛ امّا مردم کوفه آمادگی لازم برای حرکت به سوی شام را از خود نشان نمی‌دهند، آری، آنها آن قدر معطّل می‌کنند تا این که سرانجام معاویه لشکر خود را به سوی عراق حرکت می‌دهد .
خبر می‌رسد که معاویه با لشکر شصت هزار نفری از شام حرکت کرده است و به سوی عراق می‌آید .
امام اعلام جهاد می‌کند و بیش از چهار هزار نفر از بهترین یاران آن حضرت، آمادگی خود را برای جهاد اعلام می‌کنند .
خواننده خوبم !
این چهار هزار نفری که در اولین مرحله، اعلام آمادگی کردند گل سر سبد کوفه هستند و برای همین به سرعت ندای امام خود را اجابت می‌کنند .
امام اولین سپاه خود را سامان‌دهی می‌کند و فرماندهی آن را به عهده یکی از فرماندهان به نام کِنْدی می‌سپارد و از او می‌خواهد که به سوی انبار حرکت کنند و مانع پیشروی معاویه در خاک عراق بشوند .32
چهار هزار رزمنده به سوی مرزهای شام حرکت می‌کنند .
من خیلی خوشحال هستم که سرانجام مردم کوفه سر عقل آمدند و به یاری امام خویش شتافتند .
همسفر خوبم ! آیا موافقی ما نیز همراه این لشکر به سوی مرزهای شام حرکت کنیم ؟
راه زیادی در پیش رو داریم پس باید عجله کنیم و هر چه سریع‌تر خود را به منطقه انبار برسانیم و مانع ورود سپاه شام به عراق بشویم .
روزها می‌گذرد و ما به پیش می‌رویم، خدا را شکر که ما به موقع به منطقه انبار رسیدیم، هنوز دشمن به اینجا نرسیده است .

## فدایی سکّه‌ها هستم

لشکر معاویه در نزدیکی‌های شهر حلب اردو زده‌اند، معاویه منتظر است تا دیگر نیروهای کمکی از شهرهای مختلف شام به او ملحق بشوند .
او می‌خواهد با لشکر شصت هزار نفری به عراق حمله کند .
خبر به معاویه می‌رسد که کِنْدی، فرمانده امام حسن(ع) در انبار سنگر گرفته است .
معاویه از زیرکی امام حسن(ع) ناراحت می‌شود، آری دیگر عبور از انبار کار بسیار سختی می‌باشد .
معاویه به فکر فرو رفته است، ناگهان فکری به ذهن او می‌رسد .
آیا می‌دانی او چه تصمیمی گرفته است ؟
او می‌خواهد فرمانده امام حسن(ع) را با پول و مقام خریداری کند .
معاویه دستور می‌دهد تا این نامه برای کِنْدی نوشته شود : «من تو را دعوت می‌کنم تا به من ملحق شوی که در این صورت تو را امیر شهری از شهرهای شام می‌کنم» .33
معاویه نامه رسان خود را صدا می‌زند تا این نامه را همراه با کیسه‌های سکّه برای کِنْدی ببرد .
خواننده عزیزم !
آیا می‌خواهی بدانی معاویه چقدر پول برای کِنْدی می‌فرستد ؟
پانصد هزار درهم !
آری، این پول کمی نیست، واقعا ایمان می‌خواهد که بتواند از این همه پول بگذرد و وسوسه نشود .
نامه رسان معاویه، خود را به انبار می‌رساند و سراغ خیمه فرماندهی را می‌گیرد .
نیروها او را به خیمه کِنْدی راهنمایی می‌کنند، او وارد خیمه می‌شود .
نامه را همراه با سکّه‌ها تحویل کِنْدی می‌دهد .
کِنْدی، فرمانده سپاه امام حسن(ع)، نامه را می‌خواند، نگاهی به سکّه‌ها می‌کند، برق سکّه‌ها چشم او را می‌گیرد .
پانصد هزار درهم و حکومت بر شهری از شهرهای شام !
او سر خود را پایین می‌اندازد و به فکر فرو می‌رود .
آخر من با امام حسن(ع) بیعت کرده‌ام، او به من اعتماد کرده است و چهار هزار نیرو در اختیار من قرار داده است تا از مرز کشور دفاع کنم .
شیطان در وجود او رخنه می‌کند و به او می‌گوید : پانصد هزار درهم، پول کمی نیست ! با این پول می‌توانی تا آخر عمر راحت زندگی کنی، خانه زیبا برای خود بخری و خوش بگذرانی . ای کِنْدی ! شانس به در خانه‌ات آمده است، بیا و از آن استفاده کن، تو دیگر خواب چنین پولی را هم نخواهی دید .
سرانجام، شیطان پیروز می‌شود و کِنْدی تصمیم می‌گیرد که به معاویه ملحق شود .
در چادر فرماندهی، جلسه محرمانه‌ای برگزار می‌شود، هیچ کس از موضوع این جلسه خبر ندارد .
کِنْدی، دویست نفر از نیروهای خود را جمع می‌کند و از آنها می‌خواهد تا همراه او به معاویه ملحق شوند .34
نیمه شب است و همه نیروها در خواب هستند، کِنْدی همراه با دویست نفر از بزرگان لشکر کوفه به سوی حلب، محل استقرار معاویه حرکت می‌کنند .
صبح که می‌شود سپاه کوفه متوجّه می‌شوند که دویست تن از فرماندهان سپاه و کندی به معاویه ملحق شده‌اند .

## چرا هیچ کس جواب نمی‌دهد؟

بی وفایی فرمانده سپاه، دل مرا به درد آورده است، من تصمیم گرفته‌ام تا هر چه سریع‌تر به کوفه برگردم و امام حسن(ع) را در جریان بی‌وفایی فرمانده سپاه قرار بدهم .
آری، معاویه این بار با سکّه‌های سرخ به میدان آمده است .
امام حسن(ع) با شنیدن این خبر بسیار ناراحت می‌شود و رو به یاران خود می‌کند و آنان را از عشق به دنیا بر حذر می‌دارد .
لشکر معاویه در نزدیکی‌های مرز عراق اردو زده است و هر لحظه ممکن است که به سوی عراق حمله کند ؛ امام شخص دیگری به نام مُرادی را به عنوان فرمانده به سوی انبار می‌فرستد تا بار دیگر سپاه را سامان‌دهی کند .
امام به او توصیه می‌کند که او دیگر فریب معاویه را نخورد و او قول می‌دهد که به امام و هدف او وفادار بماند .35
مرادی همراه با عدّه‌ای از نیروهای تازه نفس به سوی انبار حرکت می‌کنند و در آنجا اردو می‌زنند .
اما معاویه برای این فرمانده هم خواب خوشی دیده است، پانصد هزار درهم همراه با نامه‌ای محبت‌آمیز !
چه بگویم که این فرمانده نیز با دیدن این همه پول، به معاویه ملحق می‌شود .
این فرمانده که امام حسن(ع) دوباره انتخاب کرده بود یکی از بهترین گزینه‌هایی بود که امام حسن(ع) در اختیار داشت ؛ امّا پول معاویه آن قدر زیاد بود که او را هم وسوسه کرد .36
اکنون، معاویه، سرمست از پیروزی خود در خریدن دو فرمانده امام، این نامه را برای او می‌نویسد : «ای پسر عمو ! دیدی که مردم کوفه چگونه به تو بی‌وفایی کردند ، پس بیا و رشته فامیلی که بین ما هست را پاره نکن و از جنگ کردن منصرف شو» .37
امام حسن(ع) این بار تصمیم می‌گیرد تا خودش فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد برای همین به مردم خبر می‌دهد تا در مسجد جمع شوند .
بعد از این که همه مردم به مسجد آمدند امام به منبر می‌رود و شروع به سخنرانی می‌کند : «ای مردم ! خداوند جهاد را بر بندگان خویش واجب نموده و از آنها خواسته است در راه او صبر نمایند ، از شما می‌خواهم که به سوی اردوگاه نُخَیله حرکت کنید تا به جنگ معاویه برویم» .38
حتما می‌گویی که نُخَیله کجاست ؟
اردوگاه بزرگی در خارج از شهر کوفه که در همه جنگ‌ها، سپاه کوفه در آنجا مستقر می‌شد و بعد از سامان‌دهی از آنجا به سوی دشمن حرکت می‌کرد .
سکوت بر فضای مسجد حکم‌فرما شده است، همه مردم منتظر هستند تا بزرگان و ریش سفیدان، آمادگی خود را برای همراهی امام اعلام کنند .
نمی‌دانم این صحنه را چگونه برایت روایت کنم، فضای مسجد کوفه پر از جمعیتی است که سرهایشان را پایین انداخته‌اند و هیچ نمی‌گویند .39
چند ماه قبل، روز بیست و یکم ماه رمضان، همین‌ها با امام حسن(ع) بیعت کردند، آیا یادت هست که چگونه فریاد می‌زدند که ما همه، سرباز تو هستیم ؟ امّا چه شده است امروز که روز عمل است و باید شمشیر به دست گرفت و به جنگ معاویه رفت، همه سکوت کرده‌اند .
آری، سکّه‌های طلای معاویه در جیب‌های این مردم سنگینی می‌کند، دیگر چگونه به جنگ کسی بروند که وام دار او هستند .
امام حسن(ع) بالای منبر نشسته است و هیچ کس جواب او را نمی‌دهد .
خدایا ! این چه مظلومیّتی است که من با چشم خود می‌بینم .
چرا هیچ کس، جواب امام حسن(ع) را نمی‌دهد ؟
همه منتظر هستند تا بزرگان شهر سخن بگویند ؛ امّا آنها سکوت اختیار کرده‌اند .
همه مردم، به یکدیگر نگاه می‌کنند، به راستی چه شده است ؟ چرا مسجد این طور بوی غریبی گرفته است ؟
صدایی، ناگهان سکوت را می‌شکند : «ای مردم، خجالت نمی‌کشید ؟ فرزند پیامبرتان شما را به یاری فرا می‌خواند و شما این گونه سکوت می‌کنید ؟ مگر شما با او بیعت نکرده‌اید ؟» .
آیا تو این جوانمرد را می‌شناسی ؟
او عَدی بن حاتم است .
او جمعیّت را می‌شکافد و نزدیک امام حسن(ع) می‌آید و می‌گوید : «من سخن تو را شنیدم و به سوی نُخَیله ( اردوگاه نظامی کوفه ) حرکت می‌کنم تا جان خویش را فدای تو کنم» .
نگاه کن، او به سوی درِ مسجد می‌رود و سوار بر اسب خود می‌شود و به سوی نُخَیله می‌رود .40 بی‌وفاترین پسر عموی دنیا
یک نفر از جای خود بلند می‌شود و با صدای بلند با مردم کوفه این چنین سخن می‌گوید : «ای مردم کوفه، وای بر شما، آیا این گونه امام خود را یاری می‌کنید ؟ آیا از خدا نمی‌ترسید ؟» .41
امام به سوی نُخَیله (اردوگاه کوفه ) حرکت می‌کند، و مغیره بن نوفل را به عنوان جانشین خود در شهر قرار می‌دهد و از او می‌خواهد تا مردم را به جهاد تشویق کند .42
امام ده روز در نُخَیْله می‌ماند ؛ امّا جمعیّت زیادی به اردوگاه نمی‌آیند .
معاویه با لشکر شصت هزار نفری به سوی کوفه می‌آید، برای مقابله با لشکر معاویه، نیاز به نیروهای زیادی است .43
امام بار دیگر به شهر کوفه باز می‌گردد و در مسجد به منبر می‌رود و این چنین می‌گوید : «ای مردم ، من می‌توانم به خلوت تنهایی پناه ببرم و خدا را عبادت کنم ولی بدانید اگر من حکومت را به معاویه واگذار کنم شما در حکومت او هرگز روز خوش نخواهید دید . من می‌بینم روزی را که فرزندان شما در آستانه خانه‌های فرزندان معاویه ایستاده باشند و از آنها آب و غذا بخواهند ولی کسی به آنها چیزی ندهد» .44
آری، مردم کوفه خیال می‌کنند که این پول‌های معاویه ادامه پیدا خواهد کرد، آنها نمی‌دانند که این پول‌هایی که معاویه برای آنها می‌فرستد برای این است که اکنون حکومت خود را در خطر می‌بیند ؛ امّا وقتی که خطر برطرف بشود ظلم و ستم‌های او هم شروع خواهد شد .
به هر حال، تعدادی از مردم به سوی نُخَیْله ( اردوگاه نظامی کوفه حرکت می‌کنند و امام لشکر خود را سامان‌دهی می‌کند و به سوی معاویه به راه می‌افتد .
امام در مسیر راه به ساباط (نزدیک شهر مدائن) می‌رسد و دستور می‌دهد تا لشکر اردو بزنند .45
امام می‌خواهد چند روزی اینجا بماند تا نیروهای کمکی از شهرهای دیگر عراق به او ملحق شوند .46
اکنون امام تصمیم می‌گیرد تا قسمتی از نیروهای خود را زودتر به سوی معاویه اعزام کند تا از پیشروی بیشتر سپاه معاویه در داخل خاک عراق جلوگیری کند .
همسفر خوبم !
به خاطر داری که دو فرمانده قبلی، بی‌وفایی نمودند و به سوی معاویه رفتند .
امروز امام حسن(ع) می‌خواهد پسر عموی خود را فرمانده سپاه عراق نماید .
آری، چه کسی بهتر از عُبید اللّه بن عبّاس!
حتما او را می‌شناسی .
عُبید اللّه پسر عبّاس عموی پیامبر است، او همراه با برادرش عَبد اللّه بن عبّاس در لشکر امام حسن(ع) می‌باشند .
گوش کن !
امام حسن(ع) با او سخن می‌گوید : «من تو را با لشکری دوازده هزار نفری به سوی سپاه معاویه می‌فرستم ، تو همین امروز حرکت کن و هر کجا که به لشکر معاویه رسیدی از پیشروی آنها جلوگیری کن تا من خود را به تو برسانم» .47
اکنون امام قَیس بن سعد را صدا می‌زند و از او می‌خواهد همراه عُبید اللّه بن عبّاس برود و معاونت لشکر را به عهده بگیرد .
حتما می‌خواهی اطلاعات بیشتری از قَیس بن سعد داشته باشی .
قَیس یکی از یاران شجاع لشکر کوفه می‌باشد، او افتخار داشته که ده سال خدمتگزاری پیامبر را بنماید و در جنگ‌های مهم در رکاب او شمشیر بزند .48
وقتی که همه مردم با ابوبکر (خلیفه اوّل) بیعت کردند قَیس حاضر نشد با او بیعت کند .49
قَیس در جنگ نهروان، فرمانده قسمتی از لشکر حضرت علی(ع) بود و امروز نیز آماده است تا در رکاب امام حسن(ع) جانفشانی کند .50
قَیس قامتی رشید و اندامی قوی دارد و شجاعت او مثال زدنی است .51
عبید اللّه بن عبّاس آماده حرکت می‌شود، دوازده هزار نفر از بهترین نیروهای کوفه با او به سوی معاویه حرکت می‌کنند .
آنها در مَسْکِن ( شمال بغداد ) با سپاه معاویه روبرو می‌شوند و دو لشکر در مقابل هم صف آرایی می‌کنند .52
معاویه به فکر این است که هر طور هست این فرمانده را نیز مانند دو فرمانده قبلی با پول بخرد .
البتّه او می‌داند که عُبید اللّه بن عبّاس، پسر عموی امام حسن(ع) است و نمی‌توان فقط او را از راه پول جذب کرد .
اینجاست که معاویه از راه نیرنگ وارد می‌شود و یکی از فرماندهان خود را به نزد عُبید اللّه بن عبّاس می‌فرستد .
فرستاده معاویه به نزد عُبید اللّه بن عبّاس می‌آید و از او می‌خواهد تا با او به طور خصوصی، سخن بگوید .
عبید اللّه بن عبّاس دستور می‌دهد تا همه، خیمه فرماندهی را ترک کنند .
اکنون فرستاده معاویه به عُبید اللّه بن عبّاس می‌گوید :
ــ آیا خبر داری که حسن بن علی به معاویه نامه نوشته است ؟ آیا می‌دانی که او می‌خواهد صلح کند ؟
ــ آخر چگونه چنین چیزی ممکن است ؟
ــ معاویه مرا فرستاده تا به تو این خبر را بدهم، و به تو بگویم که بعد از صلح کردن حسن بن علی، تو مجبور هستی با من بیعت کنی، پس چه بهتر است که الان با من بیعت کنی، زیرا در این صورت من یک میلیون درهم به تو پول می‌دهم .
ــ یک میلیون درهم !
ــ آری، نگاه کن، این کیسه‌ها را که می‌بینی پانصد هزار درهم است که همین حالا تقدیم شما می‌شود و بقیه آن نیز در کوفه تقدیم خواهد شد .
عبید اللّه بن عبّاس تا به حال این همه پول ندیده است !
دیگر فکر او به این پول‌ها متوجّه شده است، او دیگر نمی‌تواند فکر کند که آخر چطور ممکن است امام حسن(ع) با معاویه صلح کرده باشد و به او خبر نداده باشد .
آری، معاویه برای فریب دادن فرمانده کوفه، یک دروغ بزرگ گفت و او هم آن را باور کرد .
او با خود فکر می‌کند حالا امام حسن(ع) با معاویه صلح خواهد نمود پس چه خوب است که در این کار پیش قدم شده و یک میلیون درهم هم به دست بیاورم .
قرار بر این می‌شود که نیمه شب، وقتی که همه در خواب هستند فرمانده سپاه کوفه به اردوگاه معاویه برود .53

## فرمانده ما کجا رفته است؟

همسفرم، برخیز !
موقع اذان صبح است، همه دارند برای خواندن نماز صبح آماده می‌شوند .
همه در صف‌های نماز می‌نشینند، حتما می‌دانی که فرمانده سپاه، امام جماعت سپاه هم می‌باشد .
ــ چرا فرمانده دیر کرده است، چرا وقت دوازده هزار نفر، برای او اهمیت ندارد ؟
ــ کمی حوصله داشته باش، الآن می‌آید .
امّا هر چه صبر می‌کنند خبری نمی‌شود، قَیس (معاون فرمانده) به سوی خیمه فرمانده می‌رود .
اما فرمانده آنجا نیست،، خدایا ! فرمانده کجا رفته است ؟
هیچ اثری از فرمانده نیست، نکند برای او حادثه‌ای روی داده باشد ؟!
به هر حال، قَیس به سوی نمازگزاران می‌آید و نماز به امامت او خوانده می‌شود .54
اما همه به فکر فرمانده هستند، هیچ کس باور نمی‌کند که پسر عموی امام حسن(ع) نیز به آن حضرت خیانت کند .
درست در مهم‌ترین نقطه تاریخ، جایی که سپاه حق و باطل در مقابل هم موضع گرفته‌اند عُبید اللّه بن عبّاس، بزرگترین ضربه را به سپاه حق زد .
وقتی که خورشید بالا آمد و هوا روشن شد یاران امام حسن(ع) نگاهشان به گوشه‌ای از سپاه معاویه می‌افتد .
چه خبر شده است، چرا همه با انگشت یک طرف را نشان می‌دهند ؟
نگاه کن !
عبید اللّه بن عبّاس، فرمانده گم شده ما شمشیر به دست، در سپاه معاویه ایستاده است !
خدایا ! چه شده است ؟ نکند او حواسش پرت شده است و لشکر ما را با لشکر معاویه اشتباه گرفته است !
خیر، او خیلی هم، حواسش جمع است، او به خوبی حساب یک میلیون درهم خود را دارد که ایمان خود را به آن فروخته است .
ناگهان صدایی سکوت صحرا را در هم می‌شکند : «ای مردم عراق ، نگاه کنید ! این فرمانده شماست که با معاویه بیعت کرده است ، امام شما ، حسن بن علی نیز با معاویه صلح کرده است ، پس چرا جان خود را به خطر می‌اندازید؟».55
با این سخن، مردم باور می‌کنند که امام حسن(ع) صلح کرده است، آخر وقتی آنها فرمانده خود را ببینند که در کنار معاویه ایستاده است دیگر چه بگویند ؟
نگاه کن، ببین چگونه مردم، گروه گروه به سوی سپاه معاویه می‌روند، اینان کسانی هستند که غربت و مظلومیّت امام حسن(ع)را رقم می‌زنند .56

## فقط با شمشیر به دیدارت می‌آیم

از آن سپاه دوازده هزار نفری فقط چهار هزار نفر باقی مانده است، هر کس که اهل دنیا بود رفت و فقط کسانی ماندند که بنده دنیا نیستند .
اینان یاران واقعی امام حسن(ع) هستند و بر بیعت خود پایدار مانده‌اند .
قَیس، فرماندهی سپاه را به عهده می‌گیرد و سپاه خود را سامان‌دهی می‌کند .
گوش کن، اکنون قَیس دارد برای نیروهای خود سخن می‌گوید : «یارانم، تصمیم شما چیست ؟ آیا مرد جنگ هستید یا اینکه می‌خواهید با معاویه که ریشه همه گمراهی‌ها می‌باشد بیعت کنید ؟» .
یاران او به وفاداری با او قسم خورده و بار دیگر با او بیعت می‌کنند که تا پای جان در راه امام حسن(ع) شمشیر بزنند .57
دو لشکر در روبروی هم قرار می‌گیرند، معاویه وقتی می‌بیند که قَیس در تصمیم خود مصمّم است نامه‌ای به او می‌نویسد تا شاید او را هم مثل سه فرمانده قبلی بتواند فریب دهد .
معاویه از قَیس می‌خواهد تا همدیگر را ملاقات کنند ؛ امّا قَیس در جواب نامه او چنین می‌نویسد : «ای معاویه ، به خدا ! قسم من تو را ملاقات نمی‌کنم مگر اینکه بین من و تو شمشیر و نیزه باشد» .58
آری، منظور قَیس این بود که فقط من در میدان جنگ حاضر هستم تو را ببینم .
آفرین بر تو ای قَیس، تو نشان دادی که می‌توان بنده پول و مال دنیا نبود، تو مردانگی را بار دیگر به تصویر کشیدی .
به راستی که ما شیعیان چقدر تو را می‌شناسیم ؟ ! چقدر تو را الگوی خود قرار می‌دهیم ؟ !
به خدا هیچ مکتبی به اندازه مکتب شیعه، این قدر الگوهای زیبا ندارد !
همسفرم !
تاریخ در مورد مبلغ پولی که معاویه به قَیس پیشنهاد کرده است سکوت می‌کند ؛ امّا معاویه‌ای که برای عُبید اللّه بن عبّاس یک میلیون درهم پول می‌دهد برای قَیس حاضر است چند برابر آن را بدهد ؛ امّا قَیس قبول نمی‌کند .
آری، خدا می‌داند وقتی معاویه می‌فهمد که قَیس و چهار هزار سرباز جان بر کف او را نمی‌تواند با پول خریداری کند چقدر ناراحت می‌شود .
آری، اینان شیعیان واقعی امام حسن(ع) هستند که تا پای جان حاضر هستند در راه امام خویش فداکاری کنند .
معاویه بسیار عصبانی است، برای همین نامه‌ای به قَیس می‌نویسد : «ای قَیس تو یهودی هستی همانگونه که پدرت یهودی بود ، بدان که مرگ در انتظار توست» .59
عجب! در منطق معاویه هر کس که بنده پول نیست، یهودی است ؟ هر کس بر بیعت خود با امام حسن(ع) وفادار بماند، یهودی است ؟ !
این نامه، دلیل واضحی است که معاویه چقدر مقابل قَیس درمانده شده است که به ناسزا متوسل شده است .
همسفر خوبم !
نگاه کن، قَیس، نامه معاویه را می‌خواند، قلم و کاغذی در دست می‌گیرد و در جواب معاویه چنین می‌نویسد : «ای معاویه ، تو همان بت پرست هستی که وقتی پیامبر ، مکه را فتح کرد از روی ترس ، مسلمان شدی ، تو دین نداری و دشمن خدا و رسول خدا هستی» .60
وقتی معاویه، نامه قَیس را می‌خواند عصبانی می‌شود و دستور آغاز جنگ را می‌دهد .
لشکر معاویه با سپاه قَیس به جنگ می‌پردازند و یاران قَیس جانانه شمشیر می‌زنند .
جنگ سختی در می‌گیرد، یاران قَیس عدّه‌ای از لشکریان معاویه را به خاک سیاه می‌نشانند و در این میان تعدادی از آنها به شهادت می‌رسند .61
معاویه هراس دارد که خون‌های زیادی در اینجا ریخته شود و احساسات مردم عراق تحریک شود، به همین دلیل او دستور عقب نشینی می‌دهد .
این طور که معلوم است معاویه برنامه‌های بسیار دقیقی طرح ریزی کرده است .
او از سپاه شام می‌خواهد چند روزی صبر کنند، آری، او امیدوار است که اوضاع به نفع او تغییر کند .62
قَیس منتظر آمدن امام حسن(ع) است، زیرا در آخرین دیدار با امام حسن(ع) در ساباط قرار شد که وقتی نیروهای کمکی به امام ملحق شدند امام دستور حرکت بدهد .
به راستی چرا امام حسن(ع) این قدر دیر کرده است، قَیس می‌داند که او به زحمت فقط چند روز خواهد توانست در مقابل لشکر بزرگ شام مقابله کند .
قَیس بسیار نگران است، او نمی‌داند که در ساباط چه خبر است و علّت دیر کردن لشکر امام حسن(ع) چیست ؟

## تیر بر قلب خورشید

امام حسن(ع) در ساباط (نزدیکی مدائن) اردوگاه خود را بر پا نموده است و منتظر است تا دیگر نیروهای کمکی از راه برسند .
اگر یادت باشد برایت گفتم که معاویه از ماه‌ها قبل برای عدّه‌ای از مردم کوفه نامه نوشته و به تک تک آنها وعده داده است که اگر امام حسن(ع) را به قتل برسانند دختر خود را به عقد آنها در آورد و پول بسیار زیادی به آنها بدهد .63
این نامه‌ها به صورت مخفیانه در میان مردم کوفه پخش شده است، آری، امروز دیگر دختر معاویه، عاشقان زیادی دارد !
همسفر خوبم !
اینجا ساباط است، ما هنوز تا میدان جنگ فاصله زیادی داریم ولی امام حسن(ع) در زیر لباس خود، زره پوشیده است .
آیا می‌دانی چرا ؟
چون بعضی از یاران، جریان نامه‌های معاویه را به امام حسن(ع) خبر داده‌اند و جان امام در خطر است .
اکنون وقت نماز شده است، همه سپاه کوفه در صف‌های نماز ایستاده‌اند، بیا من و تو هم در صف اول نماز بایستیم .
امام حسن(ع) از خیمه فرماندهی بیرون می‌آید و همه جمعیّت، پشت سر امام به خواندن نماز مشغول می‌شوند .
این جا اردوگاه سپاه کوفه است، وقت نماز است و مناجات با خدا .
همه، مشغول خواندن نماز هستند که ناگهان . . .
تیری به امام اصابت می‌کند، نمی‌دانم این تیر از کجا می‌آید، تیر از طرف خودی‌هاست، دشمن که کیلومترها با ما فاصله دارد .
همه مات و مبهوت هستند، عجب ! یک نفر از داخل سپاه خودی به سوی امام تیراندازی کرده است .
این اولین سوء قصد به جان امام است .64
من فدای مظلومیّت تو !
کسانی که برای یاریت آمده‌اند اکنون قصد جان تو را نموده‌اند .
تاریخ، دو نماز را هیچ گاه از یاد نمی‌برد، یکی نماز امام حسین(ع) در کربلا و دیگر نماز امام حسن(ع) در ساباط .
اگر امام حسین(ع) در روز عاشورا در میان دشمنان به نماز ایستاد چند تن از یارانش مثل پروانه، سینه سپر کردند و تیرهایی که از طرف دشمن می‌آمد به جان خریدند .
امروز امام حسن(ع) در میان یاران خود نماز می‌خواند، اینجا که میدان جنگ نیست، اردوگاه نیروهای خودی است ؛ ولی در نماز به سویش تیراندازی می‌کنند .
خدا را شکر که امام زره به تن دارد و برای همین آسیبی به او نمی‌رسد .
هر شب، عدّه‌ای از اردوگاه، خارج می‌شوند و به سوی سپاه معاویه می‌روند تا با او بیعت کنند .
آری، روز به روز تعداد سپاه کوفه کم‌تر شده و بر تعداد لشکریان معاویه افزوده می‌شود .
به راستی چند نفر به امام حسن(ع)، وفادار خواهند ماند و تا آخر کار، حاضر خواهند بود در راه او، جانفشانی کنند ؟

## همه ما، آماده کشتن تو هستیم

اسب سواری به سوی ما می‌آید و سراغ امام حسن(ع) را می‌گیرد .
مثل اینکه او نامه مهمّی را از طرف معاویه برای امام حسن(ع) آورده است .
بیا من و تو هم به خیمه فرماندهی برویم .
او اکنون در حضور امام نشسته است، عجیب است او به جای یک نامه، ده‌ها نامه با خود همراه دارد .
من تعجّب می‌کنم، تا حالا چنین چیزی سابقه نداشته است .
یکی از نامه‌ها به امضای معاویه است، امام آن را باز می‌کند و مشغول خواندن آن می‌شود .
معاویه در این نامه از امام خواسته است امر حکومت را به او واگذار کند .65
این چیز تازه‌ای نیست، ولی آنچه مهم است این است که معاویه در نامه خود اشاره به نامه‌هایی می‌کند که یاران امام حسن(ع) برای او نوشته‌اند .
اکنون، معاویه، همان نامه‌ها را برای امام حسن(ع) فرستاده است .66
امام، این نامه‌ها را باز می‌کند، آری، این دست خط بزرگان کوفه است : «ای معاویه ، هر چه سریع‌تر به سوی ما بیا ، ما به تو قول می‌دهیم که وقتی لشکر تو به نزدیکی ما رسید ما حسن بن علی را اسیر کرده و تحویل تو دهیم» .67
در نامه دیگری نوشته شده است: «ای معاویه ، به سوی کوفه بیا که ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، هر وقت تو دستور بدهی ما حسن بن علی را به قتل خواهیم رساند» .68
خدایا ! این نامه‌ها را چه کسانی نوشته‌اند ؟
این نامه‌ها را همان افرادی نوشته‌اند که الآن در اردوگاه امام حسن(ع) هستند .
خدایا این چه غربت و مظلومیّتی است که من می‌بینم !
اشک در چشم امام حسن(ع) حلقه می‌زند، خدایا ! همین مردم با من بیعت کردند، من به امید یاری آنها از خانه و کاشانه‌ام بیرون آمده‌ام ؛ امّا اکنون، این گونه در حق من نامردی می‌کنند .
خدایا ! من با این مردم چه کنم، من می‌خواهم دین تو را از انحراف نجات دهم و این مردم قصد جان مرا دارند .
همسفرم !
این طور که معلوم است دختر معاویه عاشقان زیادی پیدا کرده است !
آخر مگر دختر در کوفه پیدا نمی‌شود که این مردم این گونه عاشق این دختر شده‌اند .
البتّه معلوم است که دختر زیاد است ؛ امّا هیچ کدامشان، دختر معاویه نمی‌شوند، کسی که دامادِ معاویه بشود به گنج بزرگی رسیده است .
کیسه‌های طلای سرخ، حکومت و ریاست و دختر معاویه، همه اینها را می‌توان با ریختن خون امام حسن(ع) بدست آورد .
امان از دوستی و محبت دنیا !
معاویه مردم زمانه خود را به خوبی می‌شناخت، می‌دانست که آنها عاشق پول و ریاست هستند .
به راستی که محبّت به دنیا، ریشه همه پلیدی‌ها و پستی هاست!
بار خدایا ! ما به تو پناه می‌بریم از این که دنیا را معشوق و محبوب خود قرار دهیم .

## عشق یک میلیون درهم !

امام، نامه‌ها را تحویل می‌گیرد و آنها را در جایی مخفی می‌کند .
او می‌داند که اگر این خبر در میان سپاه پخش شود و آبروی بزرگان کوفه برود، در لشکر آشوب به پا خواهد شد .
امام در فکر است که با این مردم چه کند .
نامه رسان دیگری از راه می‌رسد و خدمت امام می‌آید .
او از طرف قَیس آمده است، امام نامه را باز می‌کند و آن را می‌خواند .
در نامه آمده است که عُبید اللّه بن عبّاس، پسر عموی امام، فریب معاویه را خورده و به خاطر یک میلیون درهم به لشکر معاویه پیوسته و با او بیعت کرده است .69
این خبر، برای امام بسیار سخت تمام می‌شود، چه کسی بهتر از پسر عموی امام که او هم فریب معاویه را خورده است .
معاویه این بار با سکّه‌های طلا به جنگ آمده است .
امام با خود فکر می‌کند اگر او به جنگ معاویه برود، در همان شب اول بسیاری از این مردم به لشکر معاویه خواهند پیوست .
چون معاویه همراه خود آن قدر پول آورده است که بتواند تمام سپاه کوفه را بخرد .
وقتی که پسر عموی امام، به خاطر پول، امام را تنها بگذارد دیگر تکلیف بقیه مردم روشن است .
ممکن است گروهی از شیعیان واقعی باقی بمانند ولی امام می‌داند که تعداد آنها بیش از پنج هزار نفر نخواهد بود، خوب، پنج هزار نفر در مقابل شصت هزار نفر چه کار می‌توانند بکنند .70
اگر جنگ شروع شود، معاویه، همه این شیعیان را به قتل خواهد رسانید و خاندان بنی هاشم را قتل عام خواهد کرد .
معاویه می‌خواهد هیچ اثری از خاندان پیامبر باقی نماند .
در این جنگ ممکن است معاویه هزاران نفر از یاران خود را از دست بدهد امّا برای او کاری ندارد که یاران جدیدی برای خود درست کند .
هر کس که پول را دوست داشته باشد می‌تواند در لشکر معاویه قرار گیرد، او با پول بیت المال می‌تواند هزاران نفر دیگر را به سوی خود جذب کند .
اما برای این که یک نفر، پیرو مکتب شیعه باشد باید پول را دوست نداشته باشد، دلش از محبت دنیا خالی باشد تا بتواند تا آخر عمر، شیعه باقی بماند .
درست است که الآن قَیس و یاران باقی مانده او قسم خورده‌اند تا پای جان در راه امام حسن(ع) جانفشانی کنند .
امّا اگر اینها کشته شوند دیگر نمی‌توان به آسانی، جایگزین آنها را پیدا کرد .
باید سال‌ها بگذرد تا افرادی همچون اینان تربیت شوند، تربیت افرادی که از پول بگذرند بسیار سخت است .
خبری در سپاه کوفه به سرعت منتشر می‌شود : «قَیس کشته شد» .
این شایعه را هواداران معاویه در دهان مردم انداخته‌اند تا اگر کسی هم به فکر یاری کردن امام باشد روحیه خود را از دست بدهد .71
آری، معاویه برای شکست امام حسن(ع)، از شیوه جنگ روانی استفاده می‌کند و می‌خواهد از این راه روحیه سپاهیان امام را در هم بشکند .

## ما زندگی را دوست داریم

اکنون، موقع اذان است و همه سپاهیان امام برای نماز جمع شده‌اند .
امام تصمیم دارد تا از میزان آمادگی سپاهیان خود برای جنگ با خبر شود، به راستی آیا این مردم در مقابل معاویه جنگ خواهند نمود ؟
امام رو به آنان می‌کند و چنین می‌گوید : «ای مردم ، معاویه ما را به صلح و سازش فرا می‌خواند ، اگر شما آمادگی برای مرگ در راه خدا را دارید با شمشیرهای خود به جنگ او برویم و اگر زندگی دنیا را انتخاب می‌کنید خواسته او را قبول کنم» .72
سخن امام که به این جا می‌رسد، عدّه‌ای فریاد می‌زنند : «ما زندگی را دوست داریم، ما می‌خواهیم زنده بمانیم .» .73
آری، این فریاد، اوج مظلومیّت امام حسن(ع) را نشان می‌دهد، مردمی که به اردوگاه امام آمده‌اند اهل جهاد نیستند، اینها عاشق زندگی دنیا هستند و از مرگ با عزّت نیز می‌ترسند .
امام می‌داند که این مردم علاقه‌ای به جنگ ندارند، برای همین ادامه می‌دهد : «ای مردم ، من نمی‌دانم با شما چگونه رفتار کنم ، این نامه قَیس است و به من خبر داده که بزرگان شما همراه با فرمانده خود به سپاه معاویه پیوسته‌اند . ای مردم کوفه ، شما با من بیعت کردید و من به امید یاری شما از کوفه خارج شدم ، امّا اکنون این گونه بی‌وفایی می‌کنید . بدانید که من دیگر از یاری کردن شما دل کنده‌ام و می‌خواهم امر حکومت را به معاویه واگذار کنم» .74
در این میان، عدّه‌ای از سپاهیان امام حسن(ع) به فکر فرو رفته‌اند، آرزوهای زیاد آنها بر باد رفته است .
چون وقتی که امام حسن(ع) خودش بخواهد با معاویه صلح کند دیگر معاویه حاضر نخواهد بود به کسی پول بدهد .
عدّه زیادی از این مردم، خواب‌های خوشی برای خود دیده بودند، آنها می‌خواستند که امام حسن(ع) را دستگیر کنند و یا به قتل برسانند و در عوض پول زیادی از معاویه بگیرند .
آنها خود را در کنار عروس شام می‌دیدند، در قصر معاویه، در حجله عروسی دختر معاویه !
امّا با این تصمیم امام، همه چیز به هم خورد، معاویه عاشق چشم و ابروی کسی نیست که بخواهد دختر به او بدهد، معاویه برای حکومت خود می‌خواست این کارها را بکند ؛ امّا وقتی که خود امام حسن(ع) می‌خواهد صلح کند دیگر همه قول و قرارهای قبلی به هم می‌خورد .
مردم پیش خود می‌گویند : ما نباید بگذاریم این خبر به معاویه برسد که امام حسن(ع) می‌خواهد صلح کند .
ما باید همین الآن کار حسن بن علی را تمام کنیم، هر چه سریع‌تر، قبل از اینکه او نامه‌ای رسمی به معاویه بنویسد باید او را به قتل برسانیم .
اما چگونه ؟
خوب کاری ندارد، شعار خوارج را به زبان می‌آوریم .
در این میان یکی از عقب جمعیّت فریاد می‌زند : «به خدا قسم، این مرد هم کافر شد» .75
آری، چه بهانه خوبی، حسن بن علی کافر شده است، او می‌خواهد با معاویه صلح کند .
ای مردم، مگر ما برای جنگ با معاویه از کوفه بیرون نیامده‌ایم، مگر ما نمی‌خواستیم معاویه را از بین ببریم ؟ اکنون حسن بن علی می‌خواهد با او صلح کند، مردم ! این کفر است . هر کس که با معاویه سازش کند، کافر است .
آری، همان کسانی که به معاویه نامه نوشته بودند و مخفیانه با او بیعت کرده بودند اکنون این گونه سخن می‌گویند . هزاران نفر به سوی امام حمله می‌برند تا او را به قتل برسانند .
مردم کوفه عجب مردمی هستند، یک زمان حضرت علی(ع) را مجبور کردند تا در صفین جنگ را متوقّف کند و بعد از آن به او گفتند که به خاطر این که سخن ما را قبول کردی کافر شدی، اکنون هم، چون سخن صلح را از امام حسن(ع) می‌شنوند، قصد جان او را نموده‌اند .
این نامردان، خیمه امام را غارت می‌کنند و عبای آن حضرت را پاره کرده و می‌ربایند .76
عدّه‌ای از یاران باوفای امام به دور آن حضرت حلقه می‌زنند، امام از آنها می‌خواهد که دست به شمشیر نبرند، آری، امام نمی‌خواهد در میان مردم کوفه جنگ داخلی روی دهد .
امام حسن(ع) در حالی که عبایش را ربوده‌اند، در گوشه‌ای ایستاده است، و سپاهیانش، قصد جان او را دارند .77
شاید باور نکنی تعداد یاران باوفای امام به بیست نفر هم نمی‌رسد !
آری، فقط بیست نفر !78
این اوجِ مظلومیّت است، بیش از چهل هزار نفر با امام حسن(ع) بیعت کرده بودند که جان خویش را فدایش کنند، اکنون از آن همه، فقط بیست نفر مانده‌اند .79
آری، اگر قَیس و سربازانش اینجا بودند چه کسی جرأت می‌کرد قصد جان امام را بکند .
اما افسوس که قَیس کیلومترها از ما فاصله دارد، او اکنون در مَسْکِن ( شمال بغداد ) مقابل سپاه معاویه ایستاده است .
غم در چهره امام نشسته است، بنی هاشم گرد او را گرفته‌اند، به راستی امام در این شرایط چه تصمیمی خواهد گرفت .80
امام اسبی را می‌طلبد و سوار بر آن می‌شود و همراه با عدّه‌ای از یاران خود اردوگاه سپاه را ترک می‌کند و به سوی شهر مدائن حرکت می‌کند .
آری، این مردم دیگر لیاقت ندارند که رهبری همچون امام حسن(ع) داشته باشند .

## در کمین خورشید نشسته‌ام

امام چون اوضاع اردوگاه را این گونه آشفته می‌بیند تصمیم می‌گیرد تا به سوی مدائن حرکت کند .
اما بدخواهان از تصمیم امام با خبر می‌شوند و برای همین چند نفر از آنها زودتر اردوگاه را ترک می‌کنند و در بین راه کمین می‌کنند .
امام به سوی مدائن می‌رود، هیچ کس نمی‌داند که چه خطری جان امام را تهدید می‌کند .
در بین راه، جَرّاح کمین کرده است و منتظر است تا به امام حسن(ع) حمله کند .
نگاه کن !
او از مخفی‌گاه خود بیرون می‌آید !
خدای من ! در دست او خنجر برهنه‌ای است و با آن خنجر به سوی امام حمله می‌کند .
او فریاد می‌زند : «ای حسن ! تو مشرک شده‌ای، همانگونه که پدرت مشرک شد» .81
چند نفر از یاران امام به سوی امام می‌دوند ؛ امّا او خنجر را به پای امام می‌زند، زخمی عمیق در رانِ او ایجاد می‌شود .
خون از بدن امام فوران می‌کند و امام بیهوش، از اسب بر روی زمین می‌افتد .
یاران امام، جَرّاح را به قتل می‌رسانند ؛ خون از پای امام جاری است، متأسفانه خونریزی امام بسیار شدید است، من خیلی نگران هستم، خدایا ! جان امام در خطر است .82
یاران، زخم امام را محکم می‌بندند، و بعد از مدّتی او به هوش می‌آید .
اکنون، جوانان بنی هاشم، امام را بر روی تخته چوبی می‌خوابانند و آن حضرت را به سوی شهر مدائن می‌برند .83

## چرا یاران خود را رها کرده‌ای؟

ما در نزدیکی شهر مدائن هستیم، چهره امام حسن(ع) از شدّت خونریزی، زرد شده است .
همه نگران هستند، اگر آن نامرد، خنجرش را مسموم کرده باشد خطر بزرگی، جان امام را تهدید می‌کند .
وارد شهر می‌شویم، امیر شهر مدائن، سعد بن مسعود با خبر می‌شود و به استقبال ما می‌آید .
آری، حضرت علی(ع)، سعد بن مسعود را به عنوان امیر مدائن انتخاب نموده بود و امام حسن(ع) هم او را در همان مقام، باقی گذاشته است .
امیر مدائن تا امام را به این حالت می‌بیند دستور می‌دهد که بهترین پزشک شهر را با خبر کنند .
او امام را به خانه خود می‌برد و امام در آنجا بستری می‌شود .
نگاه کن، پزشک وارد اتاق می‌شود و زخم امام را مورد بررسی قرار می‌دهد، خدا را شکر که خنجر مسموم نبوده است .
او به امام می‌گوید که استراحت کند و برای زخم امام، دستور تهیه داروی مخصوصی را می‌دهد .84
امام به یاد بی‌وفایی مردم کوفه می‌افتد و چنین می‌گوید : «من می‌دانستم که در شما مردم هیچ خیری نیست، شما دیروز پدرم را کشتید و امروز با من چنین کردید» .85
سپاه امام در هم ریخته شده است، عدّه زیادی به معاویه ملحق شده‌اند،عدّه کمی هم که به امام وفا دار مانده‌اند با شنیدن خبر مجروح شدن امام، روحیه خود را از دست می‌دهند .
گزارش‌هایی که از اطراف می‌رسد نشان دهنده این است که عدّه زیادی از مردم به سپاه معاویه ملحق شده‌اند و عدّه‌ای هم در پی فرصت هستند تا امام را اسیر نموده و تحویل معاویه بدهند .
آری، امروز مرز دوست و دشمن به هم ریخته است، اگر امام حسن(ع) صلح نکند به دست یاران خود ترور خواهد شد .
نگاه کن زید بن وهب به دیدار امام می‌رود بیا همراه او برویم .
زید بن وهب حضور امام سلام می‌کند و می‌گوید : «این چه حالی است که من می‌بینم، شما در بستر بیماری قرار گرفته‌اید و مردم متحیر هستند که چه کنند ؟» .
امام نگاهی به او می‌کند و می‌فرماید : «تو از کدام مردم سخن می‌گویی ؟ به خدا قسم ! معاویه برای من بهتر از این مردم است، اینان خیال می‌کنند که شیعه من هستند ؛ امّا برای کشتن من نقشه‌ها دارند، اگر من با معاویه صلح کنم بهتر است از این که به دست سپاهیان خود کشته شوم» .
زید بن وهب می‌گوید : «ای پسر رسول خدا، آیا یاران خود را به حال خود رها می‌کنید ؟» .
امام در پاسخ می‌گوید : «می‌گویی چه کنم ؟ از یادم نمی‌رود آن روزی که نزد پدرم حضرت علی(ع) نشسته بودم، او به من نگاهی کرد و فرمود : "ای حسن، روزی می‌آید که من شهید شده باشم و تو گرفتار بنی امیّه شوی، آن روز آنها پول زیادی را در میان مردم تقسیم کنند و مردم را از دین خدا منحرف کنند"» .86

## آیا می‌خواهی به ثروت و ریاست برسی؟

آن جوان کیست که دارد با امیر مدائن سخن می‌گوید ؟
نگران نباش ! او آشناست، پسر برادر امیر مدائن است .
او نزد عموی خود می‌رود و می‌گوید :
ــ ای عمو، آیا نمی‌خواهی به ثروت و ریاست برسی ؟
ــ منظور تو چیست ؟
ــ اگر ما امام حسن(ع) را اسیر کنیم و تحویل معاویه بدهیم، او حکومت عراق را به ما خواهد داد .
ــ خدا تو را بکُشد، این چه حرفی است که تو می‌زنی، مگر نمی‌دانی که من نمک پرورده این خاندان هستم، حضرت علی(ع) مرا امیر این شهر کرد و به من بزرگی و آبرو داد، چگونه من فرزند او را تحویل معاویه بدهم .87
همسفر خوبم !
حتما دوست داری من نام این نا مرد را برای شما بگویم، راستش را بخواهی من اوّل می‌خواستم از ذکر نام او خودداری کنم ؛ امّا بعد با خود گفتم درست نیست، من باید تمام حوادث را بدون کم و زیاد برای شما که دوستِ خوب من هستید بگویم .
آری، این شخصی که برای رسیدن به ریاست، پیشنهاد اسیری امام حسن(ع) را به امیر مدائن می‌دهد کسی نیست جز مختار ثَقَفی !
همان کسی که بعد از حادثه عاشورا، قیام می‌کند و انتقام خون شهدای کربلا را می‌گیرد .
حتما تعجّب می‌کنی، شاید هم باور نکنی، آخر چطور چنین چیزی ممکن است !
راستش را بخواهی من هم، اول باور نمی‌کردم ؛ امّا این نشانه اوج مظلومیّت امام حسن(ع) است .

## در قصر مدائن، تنها مانده‌ام

ما در شهر مدائن هستیم، حتما نام ایوان مدائن یا طاق کسری را شنیده‌ای ؟
گوش کن !
دو نفر از یاران واقعی امام دارند با هم سخن می‌گویند :
ــ می‌بینید که چگونه جان امام در خطر است، ما باید فکری بکنیم .
ــ می‌گویی چه کنیم ؟
ــ باید با امام، سخن بگوییم و از ایشان بخواهیم به قصر کسری (ایوان مدائن) بروند .
ــ من فکر نمی‌کنم که امام قبول کند، آخر امام حسن(ع) و قصر نشینی !
ــ چاره‌ای نیست، جان امام در خطر است، هر لحظه ممکن است عدّه‌ای به امام حمله کنند .
امیر مدائن هم با این پیشنهاد موافق است، برای اینکه امنیّت قصر، خیلی بهتر از اینجاست .
سرانجام قرار می‌شود تا این موضوع با امام حسن(ع) مطرح شود، خود امیر مدائن به نزد امام می‌رود و با او سخن می‌گوید .
نگاه کن !
امیر مدائن با خوشحالی به سوی ما می‌آید، مثل اینکه امام با پیشنهاد او موافقت کرده است .
امام همراه با تعداد کمی از یاران خود به سوی قصر کسری می‌رود .88
بیا من و تو هم همراه آنها برویم .
آری، امام با این که از زندگی کردن در قصر راضی نیست ؛ امّا به دلیل بی‌وفایی سپاهیانش، مجبور است مدّتی در این قصر بماند .
آری، اینجا قصر تنهایی امام است، امروز در مدائن فقط بیست نفر به امام وفادار مانده‌اند .
اکنون، امام این پیام را برای مردم می‌فرستد : «ای مردم ! به خدا قسم ، معاویه به وعده‌هایی که به شما در مقابل کشتن من داده است وفا نخواهد نمود» .89
آری، معاویه تلاش می‌کند تا امام حسن(ع) به وسیله یاران خودش کشته شود .

## کاش دیگر روی شما را نبینم!

خبرهایی از گوشه و کنار می‌رسد، آری، اکنون اهل کوفه به صورت علنی به بدگویی از امام حسن(ع) مشغول هستند، کار به جایی رسیده است که مردم هر جا که می‌نشینند سخن از کافر شدن امام حسن(ع) به میان می‌آورند .
آیا با این مردم، دیگر می‌توان به جنگ معاویه رفت .
کافی است که امام حسن(ع) در جمع این مردم حضور پیدا کند، آن وقت همین‌ها او را به شهادت خواهند رساند .
امام حسن(ع) در مدائن نیز گرفتار کسانی شده است که برای ریختن خون او لحظه شماری می‌کنند و حتی ریختن خون امام را حلال می‌دانند .90
امام مدّت زیادی فکر می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که امروز تنها راهی که می‌توان از آن طریق اسلام را از خطر نابودی نجات داد صلح کردن با معاویه است .91
آری، پیش از هر بهاری باید زمستانی را تجربه کرد ؛ تا سکوت حاکم نشود فریاد چه مفهومی دارد ؟
امام، بزرگان سپاه را به نزد خود فرا می‌خواند و به آنان می‌گوید : «با شما چه بگویم و چه کنم؟ آیا از بی‌وفایی شما سخن گویم و یا ستم‌هایی که نموده‌اید را شرح دهم . یادتان هست که چگونه پدر مرا تنها گذاشتید و آن روزی که به یاری شما محتاج بود گروه گروه به دشمن او پیوستید ؟ چقدر پدر مرا غصّه دادید تا آنجا که آرزو کرد دیگر شما را نبیند و خداوند او را به جوار رحمت خود برد . آیا یادتان هست آن روزی که به نزد من آمدید و اصرار داشتید که من رهبری شما را قبول کنم ؟ آن روز ، شما به من وعده یاری دادید و من سخن شما را قبول کردم و به شما اعتماد کردم و از خانه خود بیرون آمدم . خدا خودش می‌داند که قصد داشتم دین اسلام را نجات بدهم ، امّا شما با من چه کردید !
امیدوارم که دیگر روی شما را نبینم» .92
همه سرها پایین افتاده است، چه ننگی برای آنها بدتر از این که فرزند پیامبر آنها آرزو می‌کند که دیگر آنها را نبیند .
بعضی از کسانی که اکنون نزد امام حسن(ع) نشسته‌اند همان کسانی هستند که به معاویه نامه نوشته‌اند و آمادگی خود را برای قتل امام حسن(ع) اعلام کرده‌اند .

## حماسه‌ای بزرگ امّا ناشناخته

امام در قصر کسری نشسته است و می‌خواهد برای زنده ماندن اسلام، تصمیم مهمّی بگیرد .
او می‌خواهد جنگ با معاویه را متوقّف کند و با او صلح کند .
خیلی‌ها از من سؤال کرده‌اند که چرا امام حسن(ع) راه سرخ شهادت را انتخاب نکرد، مگر امام حسین(ع) در کربلا فقط با هفتاد و دو نفر در مقابل دشمن تا پای جان، مقاومت نکرد پس چرا امام حسن(ع)، با معاویه صلح کرد . یزید نامه‌ای به امیر کوفه نوشته و در آن نامه، دستور قتل امام حسین(ع) را داده بود .
آری در کربلا، دشمنان با شمشیر به جنگ آمدند ؛ امّا در مدائن، معاویه با نیرنگ و سیاست به میدان آمده است .
همسفر خوبم !
امروز معاویه می‌خواهد تا امام حسن(ع) به دست یاران خودش کشته شود و برای همین است که وعده عروس شام، سکّه‌های طلا و وعده حکومت را به مردم داده است .
او می‌خواهد تا خود اهل کوفه، امام حسن و امام حسین(ع) را به قتل برسانند و بعد از آن، او به مرحله دوم نقشه خود بپردازد او می‌خواهد پیراهن خونین امام حسن(ع) را بهانه‌ای برای قتل خودِ شیعیان قرار دهد .
معاویه می‌خواهد به بهانه این که شیعیان، امام حسن و امام حسین(ع) را به قتل رسانده‌اند تمام شیعیان را نابود کند .
آیا شما می‌توانید مرحله سوم نقشه معاویه را حدس بزنید ؟
معاویه که می‌خواهد بعد از نابودی شیعیان، اسلام را نابود کند ؛ تنها مانع بر سر راه معاویه، مکتب شیعه است، وقتی همه شیعیان نابود شده باشند بقیه مردم هم که او را به عنوان خلیفه رسول خدا قبول دارند .
آری غیر از شیعیان، دیگر همه مردم، اطاعت از امیر را بر خود واجب می‌دانند، اعتقاد آنها بر این است که اگر امیر، اهل فسق و فجور هم باشد نباید برای براندازی حکومتش اقدامی کرد .93
معاویه می‌داند اگر امروز بتواند شیعیان را نابود کند دیگر هیچ کس با برنامه‌های او مخالفت نخواهد کرد و او به راحتی خواهد توانست اسلام و نام پیامبر را از بین ببرد .
تا اینجا، نقشه به خوبی پیش رفته است، امام حسن(ع) در قصر مدائن، تنهای تنها مانده و یارانش آماده کشتن او هستند .
معاویه خیال می‌کند به همین زودی‌ها خبر کشته شدن امام حسن(ع) به گوشش می‌رسد .
اما او خبر ندارد که در قصر مدائن حماسه‌ای در حال شکل‌گیری است ؛
حماسه صلح امام حسن(ع) !
حماسه‌ای که اسلام را از خطر نابودی نجات می‌دهد .
حماسه‌ای که خیر و برکتش برای اسلام بهتر از تمام دنیاست .94
اما چگونه بگویم که این حماسه بزرگ همچون خود امام حسن(ع)، ناشناخته است .
چند نفر را می‌شناسی که از این حماسه سخن بگویند ؟
بیا من و تو به قدر توانمان در معرفی هر چه بهتر و بیشتر این حماسه، قدمی برداریم، من با قلمم، و تو . . .
امروز امام حسن(ع) از حکومت و خلافت بر عراق و ایران و حجاز می‌گذرد تا اسلام زنده بماند .
او فرزند امیر المؤمنین است، همان امیرالمؤمنین که بعد از وفات پیامبر، مقابل چشمش همسرش را زدند و در خانه‌اش را آتش زدند ؛ امّا برای حفظ اسلام صبر کرد .
نگاه کن !
امام حسن(ع) دارد به معاویه در مورد صلح، نامه می‌نویسد .
می‌خواهی این نامه را برایت بخوانم : «من می‌خواستم تا حقّ را زنده کنم و باطل را از میان بردارم و احکام قرآن و دستورات پیامبر را در جامعه جاری گردانم ، امّا مردم با من هم عقیده و همراه نبودند ، برای همین آماده‌ام تا اگر شرایط مرا قبول کنی با تو صلح کنم» .95
امام نامه را مهر می‌کند و چند تن از یاران خود را به حضور می‌طلبد، یکی از آنها عبد اللّه بن حارث است .96
نمی‌دانم آیا او را می‌شناسی ؟
او پسرِ خواهرِ معاویه است و از یاران نزدیک امام حسن(ع) می‌باشد .
او می‌توانست به شام برود و در دستگاه حکومتی دایی خود (معاویه) به نان و نوایی برسد ؛ امّا این کار را نکرد .
او تشخیص داده که حق با امام حسن(ع) است و برای همین همراه امام حسن(ع) می‌باشد .97
اکنون امام حسن(ع) او را می‌طلبد .
و از او می‌خواهد تا همراه سه نفر دیگر این نامه را برای معاویه ببرند و در مورد شرایط صلح با او سخن بگویند .
آنها به سوی اردوگاه معاویه حرکت می‌کنند و وارد خیمه معاویه می‌شوند .
معاویه وقتی عبد اللّه بن حارث، پسر خواهر خود را می‌بیند خیلی خوشحال می‌شود .
عبد اللّه بن حارث نامه امام را تحویل دایی خود (معاویه) می‌دهد .
معاویه نامه را می‌خواند .
نگاه کن !
معاویه بسیار خوشحال می‌شود، کسی تا به حال او را این قدر خوشحال ندیده است .
عبد اللّه بن حارث با معاویه در مورد شرایط امام حسن(ع) سخن می‌گوید .
آیا شما از اولین شرط امام حسن(ع) خبر دارید ؟
شرط اول این است که همه شیعیان در امن و امان باشند .
معاویه تا این سخن را می‌شنود می‌گوید : «من قسم خورده‌ام که اگر به قَیس دسترسی پیدا کنم زبان و دست او را قطع کنم» .
آری، قَیس، همان فرمانده‌ای است که فریب پول‌های معاویه را نخورد، همان کسی که فقط با چهار هزار نفر، توانست مدّتها سپاه معاویه را زمین گیر کند .
همان قَیس که وقتی معاویه او را یهودی خطاب کرد، او هم معاویه را بت پرست خطاب کرد .
معاویه همواره در جنگ صفّن می‌گفت که مالک اَشتَر و قَیس دو بازوی قویّ علی هستند، مالک اشتر را که با سمّ شهید کرد و اکنون می‌خواهد قَیس را هم شهید کند .98
معاویه می‌خواهد زبان و دست‌های این سردار شجاع را قطع کند .
گوش کن، این معاویه است که سخن می‌گوید : «من قول می‌دهم که همه یاران امام حسن(ع) در امن و امان باشند مگر قَیس، من باید او را مجازات کنم» .
عبد اللّه بن حارث از جا بلند می‌شود و می‌خواهد خیمه را ترک کند، برای این که امام حسن(ع) تاکید زیادی کرده است که ما به شرطی صلح می‌کنیم که معاویه شرایط ما را قبول کند .
معاویه پشیمان می‌شود و فریاد می‌زند : «صبر کن، باشد قبول می‌کنم، من به قَیس امان می‌دهم» .
آری، معاویه برای به دست آوردن این لحظه، میلیون‌ها سکّه طلا خرج نموده و زحمت زیادی کشیده است، خوب نیست که به خاطر یک کینه‌ای که از قَیس دارد همه چیز را به هم بزند .
عبد اللّه بن حارث به معاویه می‌گوید : «امام حسن(ع) شرایط دیگری هم دارد که همه این‌ها باید مکتوب بشود» .
معاویه دستور می‌دهد تا ورق سفیدی را بیاورند .
نگاه کن !
ورق سفید در دست معاویه است، او رو به پسر خواهر خود (عبد اللّه بن حارث)می‌کند و می‌گوید :
ــ بگو تا بنویسم .
ــ ای معاویه، شرایط صلح را باید ما بنویسیم .
ــ خوب، این کاغذ را بگیر و بنویس !
ــ نه،باید امام حسن(ع) این شرایط را بنویسد .
معاویه تعجّب می‌کند، به راستی باید چه کند ؟
عبد اللّه بن حارث از معاویه می‌خواهد تا پایین این کاغذ سفید را مهر و امضا کند و تحویل او بدهد تا به نزد امام حسن(ع) ببرد و او شرایط خود را بنویسد .
معاویه لحظه‌ای با خود فکر می‌کند، و سرانجام این پیشنهاد را قبول می‌کند .
آری، او اکنون به فکر حکومت و ریاست طلبی است، او با خود فکر می‌کند وقتی که صلح نامه نوشته شود او فرمانروای همه دنیای اسلام خواهد بود، این همان چیزی بود که او مدّتهاست آرزویش را داشته است .
او کاغذی را بر می‌دارد و آن را مهر و امضا می‌کند و تحویل عبد اللّه بن حارث می‌دهد .99
او از معاویه می‌خواهد چند نفر از بزرگان اهل شام به عنوان شاهد صلح‌نامه حاضر باشند .
معاویه از عبد اللّه بن عامر (یکی از فرماندهان خود) و چند نفر از بزرگان سپاه خود می‌خواهد تا به مدائن بروند .100

## متن صلح نامه

امروز بیست و پنجم ماه ربیع الأوّل است .101
عبد اللّه بن حارث در حضور آن حضرت نشسته است، او کاغذی را که به مهر و امضای معاویه رسیده است تحویل امام می‌دهد .
آری، به راستی که عبد اللّه بن حارث، مأموریّت خود را به خوبی انجام داده است .
امام مدّت زیادی در مورد شرایط صلح فکر نموده و شرایط مهمّی را برای این صلح در نظر گرفته است .
اکنون، دستور می‌دهد تا متن صلح نامه را بنویسند .102
حتما می‌خواهی از شرایطی که امام حسن(ع) در این کاغذ مهم می‌نویسد با خبر شوی .
من در اینجا شش شرطی را که امام حسن(ع) در این صلح نامه نوشتند برای شما نقل می‌کنم :
بسم الله الرحمن الرحیم
قرارداد صلح حسن بن علی با معاویه
حسن بن علی با معاویه صلح می‌کند به شرط اینکه :
1 - معاویه در حکومت خود به کتاب خدا و سنّت رسول خدا عمل نماید .
2 - معاویه کسی را به عنوان ولیّ عهد خود انتخاب نکند و بعد از او ، امر حکومت با حسن بن علی است و در صورتی که حسن بن علی نباشد این مقام به حسین بن علی می‌رسد .
3 - معاویه حق ندارد که علی بن ابی طالب را در نماز و یا در غیر نماز لعن کند .
4 - معاویه باید سالانه ، یک میلیون درهم از بیت المال کوفه را به حسن بن علی بدهد .
5 - حسن بن علی، می‌تواند معاویه را "امیر مؤمنان" خطاب نکند .
6 - مسلمانان در هر جای دنیای اسلام باید در آسایش و آرامش باشند و شیعیان باید از هر گونه تهدیدی در امان باشند .103
همسفر خوبم !
اگر بار دیگر در متن صلح نامه، دقّت کنی می‌بینی که امام به چه نکات مهمّی اشاره کرده است .
در مورد شرط پنجم لازم است توضیحی بدهم : امام حسن(ع) با نوشتن این شرط در واقع به تاریخ پیام مهمّی می‌دهد و آن پیام این است که او معاویه را شایسته خلافت نمی‌داند و برای همین هرگز او را امیر مؤمنان خطاب نمی‌کند .
آری امام حسن(ع) در این شرایط با معاویه بیعت می‌کند ؛ امّا این بیعت نوعی سکوت و کناره‌گیری مصلحت‌آمیز است .
آیا می‌دانی امام، بیت المال کوفه را برای چه می‌خواهد ؟
در جنگ صفّن، بیست و پنج هزار نفر از یاران حضرت علی(ع) شهید شدند، امام می‌خواهد تا برای همسر و فرزندان این شهیدان، مقرّری معیّن کند تا آنها بتوانند به زندگی خود ادامه بدهند .
اکنون امام پایین صلح نامه را امضا و مهر می‌نماید و این گونه است که امام، حماسه صلح را رقم می‌زند .
امروز، امام حکومت عراق را به معاویه واگذار کرد ( حکومتی که بیش از پنج ماه و نیم طول نکشید) .
البتّه بعضی از شیعیان نمی‌توانند باور کنند که امام حسن(ع) با معاویه صلح کرده و برای همین بسیار ناراحت شده‌اند .104
امّا ما باید تسلیم دستور امام خود باشیم، وقتی او دستور جنگ می‌دهد جنگ کنیم، وقتی دستور صلح می‌دهد صلح کنیم .
بذر صلحی را که امام، امروز می‌کارد نیاز به زمان دارد تا جوانه بزند و درخت تنومندی شود و بار دهد .

## اگر یاران وفا داری داشتم

اقامت امام در مدائن، چهل روز طول کشیده است و امروز او تصمیم می‌گیرد تا به سوی کوفه حرکت کند .
او نامه‌ای برای قَیس و یارانش که در مَسْکِن ( شمال بغداد ) اردو زده‌اند می‌فرستد و از آنها می‌خواهد تا به سوی کوفه باز گردند .105
امام به سوی کوفه حرکت می‌کند و به مسجد کوفه می‌رود، مردم کوفه از او می‌خواهند تا برای آنان سخن بگوید .
مسجد پر از جمعیّت است، امام به منبر می‌رود و چنین می‌گوید : «ای مردم ! ما امیر شما و مهمان شما بودیم ! ما خاندان پیامبر شما هستیم که خداوند ما را از هر گونه پلیدی پاک نموده است» .106
گوش کن ! امام فقط این دو جمله را تکرار می‌کند .
صدای گریه مردم بلند می‌شود، کسی تا به حال، مسجد کوفه را این چنین ندیده است .
مردم منتظرند تا امام، سخن دیگری بگوید ؛ اما آن حضرت فقط همان دو جمله را تکرار می‌کند .
آری امام این گونه دارد حرف دل خود را با مردم کوفه می‌گوید .
آری، شما با من بیعت کردید ولی آن لحظه که به یاری شما نیاز داشتم مرا تنها گذاشتید .
ما از مدینه به شهر شما آمدیم ولی شما چگونه از ما پذیرایی کردید ؟ !
از آن طرف، وقتی معاویه امضای امام حسن(ع) را پای صلح نامه می‌بیند بسیار خوشحال می‌شود و در سپاه شام، جشن و شادی بر پا می‌شود .
معاویه با عدّه‌ای از سپاهیان خود به سوی کوفه حرکت می‌کند تا در آنجا مردم کوفه با او بیعت کنند .
آری، او سالهاست که آرزوی تصرّف کوفه را داشته است و اکنون به این شهر می‌رود . . .
معاویه در نزدیکی‌های شهر کوفه است، او دستور می‌دهد تا سپاه شام در نُخَیْله ( اردوگاه نظامی کوفه ) اردو بزنند .
نُخَیْله همان اردوگاه بزرگ کوفه است که همیشه حضرت علی(ع) وقتی می‌خواست به جنگ برود در آنجا اردو می‌زد .
طبق برنامه قبلی، با رسیدن معاویه به نُخَیْله، امام حسن(ع) به آنجا می‌رود و با او بیعت می‌کند .107
آری، تاریخ تکرار می‌شود، یک زمان در مدینه، حضرت علی(ع) بعد از وفات پیامبر مجبور شد با ابوبکر بیعت کند و امروز هم امام حسن(ع) با معاویه بیعت می‌کند .
بعد از بیعت امام حسن(ع)، به مردم کوفه هم خبر داده می‌شود تا در روز جمعه برای خواندن نماز به نخیله ( اردوگاه نظامی کوفه ) بروند .108
روز جمعه فرا می‌رسد و سپاهیان شام و مردم کوفه، همه، برای خواندن نماز جمعه می‌آیند و امام حسن(ع) نیز در این جمع، حاضر است .
نماز به امامت معاویه برگزار می‌شود، بعد از نماز، معاویه به امام حسن(ع) می‌گوید : «ای حسن بن علی! برخیز و به مردم اعلام کن که از حکومت کناره‌گیری کرده‌ای و رهبری مسلمانان را به من واگذار نموده‌ای» .
امام از جای بر می‌خیزد رو به مردم می‌کند و می‌فرماید : «ای مردم ! معاویه گمان می‌کند چون من او را شایسته خلافت می‌دانستم با او صلح کرده‌ام ، امّا بدانید این خیال باطلی است . به خدا سوگند ! اگر شما مرا یاری می‌کردید و تنهایم نمی‌گذاشتید هرگز با او صلح نمی‌نمودم چرا که رهبری امّت اسلامی ، به فرموده پیامبر ، از آنِ من است ، امّا من برای صلاحِ مسلمانان ، از حقّ خود ، گذشتم» .109
معاویه به خیال خودش می‌خواست تا پیروزی خود را به رخ امام حسن(ع) بکشد ؛ امّا سخنان امام، حقایق را روشن ساخت .
آری، امام حسن(ع) به مردم فهماند که درست است امروز معاویه به حکومت رسیده است ولی او خلیفه و رهبر مسلمانان نیست .

## شمشیرها و نیزه‌ها را به مسجد بیاورید

بعد از چند روز، معاویه به داخل شهر کوفه می‌آید تا در مسجد کوفه مراسم بیعت برگزار شود .
قرار بر این شده است که همه مردم به مسجد بیایند و با او بیعت کنند .
معاویه همراه با اطرافیان خود به سوی کوفه حرکت می‌کند .
نگاه کن !
آن مرد کیست که جلوتر از معاویه راه می‌رود و پرچم او را به دوش گرفته است .
او حبیب بن حمّار است، من او را می‌شناسم او یکی از یاران حضرت علی(ع) بوده است چرا اکنون پرچم دار معاویه شده است ؟ مثل اینکه معاویه او را با پول خریده است .
همسفر خوبم !
خیلی دلم می‌خواهد برای تو خاطره‌ای را نقل کنم .
یک روز حضرت علی(ع) در مسجد کوفه، بالای منبر بود و مردم به سخنان او گوش می‌دادند .
ناگهان، آن حضرت به یکی از درهای مسجد ( باب الفیل ) اشاره کرد و فرمود : «روزی فرا می‌رسد که معاویه از این در، وارد این مسجد می‌شود در حالی که حبیب بن حمّار پرچم او را به دوش گرفته است» .
حبیب بن حمّار از پایین منبر گفت : «یا علی ! من از شیعیان و یاوران شما هستم، آخر چگونه ممکن است که پرچم دار معاویه بشوم» .110
آری، حبیب بن حمّار آن روز تعجّب می‌کرد ؛ امّا امروز که معاویه به او پول زیادی داده است پرچم معاویه را بر دوش می‌کشد .111
معاویه از همان دری که حضرت علی(ع) پیش بینی کرده است، وارد مسجد کوفه می‌شود .
نگاه کن، امام حسن(ع) به مسجد آمده است، معاویه از امام حسن(ع) می‌خواهد تا برخیزد و از مردم بخواهد تا با او بیعت کنند .
امام حسن(ع) از جای بر می‌خیزد و چنین می‌گوید : «ای مردم ! اگر شما در سرتاسر زمین بگردید غیر از من و برادرم کسی را پیدا نمی‌کنید که جدّ او پیامبر باشد . آگاه باشید که خلافت و رهبری مسلمانان حقّ من بود و معاویه برای رسیدن به آن به جنگ من آمد و من صلاح امّت را در صلح با او یافتم ، اکنون بدانید که من با او بیعت کرده‌ام» .112
آیا عَمْرو عاص را می‌شناسی ؟
همان کسی که برای معاویه نقشه‌های زیرکانه می‌ریخت، همان کسی که در جنگ صفّن دستور داد تا قرآن را بر سر نیزه‌ها بکنند .
اکنون او بر می‌خیزد و چنین می‌گوید : «ای مردم عراق ! ما و شما همه، مسلمان هستیم ؛ امّا میان ما اختلاف افتاد و شما در حقّ ما ظلم زیادی نمودید و امروز وقت آن رسیده است که گذشته را جبران کنید و با معاویه بیعت کنید» .113
مردم با معاویه بیعت می‌کنند، ابتدا بزرگان قبیله‌ها و بعد ریش سفیدان پیش قدم می‌شوند .
آنجا را نگاه کن !
قَیس کنار امام حسن(ع) ایستاده است، همان فرمانده شجاعی که با چهار هزار نفر پیمان بسته بودند که تا پای جان در راه امام خود شمشیر بزنند .
اشک در چشمان او حلقه زده است، او باور نمی‌کرد که چنین روزی را ببیند .
آری، اگر مردم کوفه بی‌وفایی نمی‌کردند، اگر فریب وعده‌های معاویه را نمی‌خوردند، هیچ وقت کار به اینجا نمی‌رسید .
او با خود فکر می‌کند که آیا من هم باید با معاویه بیعت کنم ؟
قَیس در حالی که اشک در چشمش حلقه زده است رو به امام حسن(ع) می‌کند و می‌گوید :
ــ ای پسر رسول خدا، آیا اجازه می‌دهی که با معاویه بیعت کنم .
ــ آری .
ــ ولی من یک قسم مهم خورده‌ام .114
ــ چه قسمی ؟
ــ آن روز که معاویه برای من سکّه‌های طلا فرستاد، می‌خواست من از شما جدا شوم من قسم خوردم که با معاویه روبرو نشوم مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه باشد .
امام حسن(ع) با خود فکر می‌کند اگر همه یاران من مانند قَیس این گونه باوفا بودند کار به اینجا کشیده نمی‌شد .
به معاویه خبر می‌دهند که قَیس چنین قسمی خورده است، او خنده‌ای می‌کند و می‌گوید : «مگر قَیس قسم نخورده است که مرا ملاقات نکند مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه‌ها باشد، اکنون، چند شمشیر و نیزه در مقابل من قرار دهید تا قسم قَیس درست باشد» .
اطرافیان معاویه نیزه و شمشیرهایی را مقابل معاویه می‌گذارند و قَیس به نزد معاویه می‌رود و با او بیعت می‌کند .115

## در اوج مردانگی

اکنون همه مردم با معاویه بیعت کرده‌اند، او سرمست پیروزی ظاهری خود می‌باشد برای همین به بالای منبر می‌رود و با غرور خاصّی این چنین می‌گوید : «ای مردم کوفه ! به خدا قسم من با شما به جنگ نپرداختم تا شما نماز بخوانید و روزه بگیرید . جنگ من با شما برای این بود که می‌خواستم امیر شما گردم ، اکنون خداوند مرا به آرزویم رساند . در صلح نامه‌ای که من با حسن بن علی امضا کردم ، شرایطی ذکر شده است و من هم آنها را امضا و مهر کرده‌ام امّا بدانید که من همه آن شرایط را زیر پا می‌نهم و به هیچ یک از آنها عمل نخواهم نمود» .116
ناگهان، مردم کوفه عصبانی می‌شوند، از هر گوشه مسجد سر و صدا بلند می‌شود، آشوبی بر پا می‌شود .
ترس بر دل معاویه می‌نشیند، به راستی معاویه چه اشتباه بزرگی کرد که چنین حرفی را زد، او اکنون پشیمان است و نمی‌داند چه کند .117
مُسیّب یکی از یاران امام حسن(ع) است، او از جای خود بر می‌خیزد و به نزد امام حسن(ع) می‌آید و می‌گوید :
ــ جانم به فدایت، چرا شما با معاویه بیعت کردید و ما را امر به بیعت با او نمودید ؟ در حالی که شما نیروهای زیادی داشتید و می‌توانستید با او جنگ کنید .
ــ الآن می‌خواهی چه بگویی ؟
ــ من می‌گویم که بیعت خود را با معاویه بشکنید و همین الآن دستور جنگ بدهید برای این که معاویه، به شرایطی که در صلح نامه آمده است عمل نخواهد نمود .
ــ ای مُسیّب، آیا درست است که ما به پیمان خود وفا نکنیم ؟ ما با معاویه بیعت کرده‌ایم و هیچگاه پیمان خود را نمی‌شکنیم، اگر ما می‌خواستیم از راه نیرنگ و فریب وارد شویم، هرگز دشمنان بر ما پیروز نمی‌شدند .118
آری، کافی بود ؛ امام از این فرصت استفاده کند و به مردم اجازه قیام را بدهد و آن وقت، همین مردم، در همین مجلس، کار معاویه را تمام می‌کردند .
درست است که معاویه فاسق است ؛ امّا در مرام امام حسن(ع)، نامردی وجود ندارد .
اگر امام دستور حمله به معاویه را می‌داد تاریخ به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد ؛ امّا همه اینها به قیمت یک نامردی بود .
در این معامله مهم، امام حسن(ع) مردانگی را انتخاب کرد و همین، رمز بقای نام اوست .
برای همین است که هر کس با مکتب شیعه آشنا می‌شود شیفته‌اش می‌شود .
امام حسن(ع) را نگاه کن !
چه استوار بر قلّه مردانگی ایستاده و به همه تاریخ، درس مروّت و جوانمردی می‌دهد .

## کاش پیش از این مرده بودی!

هنوز مسجد پر از هیاهو و آشوب است، ترس، تمام وجود معاویه را فرا گرفته است .
آیا حُجْربن عَدی را می‌شناسی ؟
او یکی از بهترین یاران حضرت علی(ع) می‌باشد .119
او از جای خود بلند می‌شود و به سوی امام حسن(ع) می‌آید .
از ظاهر او معلوم است که بسیار ناراحت است، او با امام سخن می‌گوید .
من نمی‌دانم سخن او را برای شما نقل کنم یا نه ؟
اما بگذار تا آنچه را می‌شنوم برای تو بگویم، آری تو باید با غربت و مظلومیّت امام حسن(ع) بیش از این آشنا شوی .
او به امام حسن(ع) می‌گوید : «کاش، پیش از این مرده بودی و ما هم، همه، مرده بودیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم، ببین که چگونه ما شکست خورده‌ایم و اهل شام پیروز شدند» .120
این سخن بر امام بسیار گران می‌آید، آخر حُجْر یکی از بهترین شیعیان می‌باشد، سخن او آن هم در حضور معاویه، دل امام را به درد می‌آورد .
نگاه کن، امام از جای خود بر می‌خیزد و از مسجد بیرون می‌رود .121
آری، سخن معاویه این قدر امام را ناراحت نکرد که سخن این دوست !
با خارج شدن امام از مسجد، مردم هم، کم کم به خانه‌های خود می‌روند .
اکنون، حُجْر درِ خانه خود نشسته است و در فکر است که چرا آن سخن را به امام حسن(ع) گفته است، او با خود می‌گوید : «آخر مگر او امام من نیست، مگر من نباید تسلیم او باشم، چرا من چنین سخنی را در حضور معاویه به امام خود گفتم، چرا او را دشمن شاد نمودم ؟» .
او نمی‌داند چه کند، خیلی دلش می‌خواهد که به دیدار امام حسن(ع) برود امّا خجالت می‌کشد .
ناگهان در خانه به صدا در می‌آید، امام حسن(ع) کسی را فرستاده تا از حُجْر دعوت کند که به خانه او بیاید .
حُجْر خیلی خوشحال می‌شود و با عجله به سوی خانه امام حسن(ع) می‌رود .
او وارد خانه امام می‌شود تا نگاهش به آن حضرت می‌خورد شروع به گریه کردن می‌کند .
امام نگاهی به او می‌کند و می‌گوید : «ای حُجْر، من با معاویه صلح کردم تا شیعیان باقی بمانند، اگر من این کار را نمی‌کردم معاویه، همه شیعیان را می‌کشت» .122
در این میان که امام حسن(ع) با حُجْر سخن می‌گوید یکی از یاران ایشان به نام سفیان وارد می‌شود .
نمی‌دانم آیا تا به حال نام او را شنیده‌ای ؟
او یکی از بهترین یاران امام حسن(ع) می‌باشد، او گل سرسبد همه شیعیان زمان خود است .123
سفیان تا نگاهش به امام می‌خورد چنین می‌گوید : «السّلامُ عَلَیکَ یا مُذِلَّ المؤمنینَ : سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را ذلیل و خوار نمودی» .
همسفر خوبم !
آن روز که امام حسن(ع) قصد جنگ داشت مردم گروه گروه به معاویه می‌پیوستند و او را تنها می‌گذاشتند، امروز هم که او صلح کرده است بهترین یارانش با او این گونه سخن می‌گویند .
حتما می‌خواهی بدانی که امام حسن(ع) در جواب سفیان چه می‌گوید .
امام جواب سلام او را می‌دهد و از او می‌خواهد تا بنشیند و به سخنان او گوش بدهد .
امام برای او سوره قدر را می‌خواند .
( انّا انزلناه فی لیلة القدر، و ما ادریک ما لیلة القدر )
ای سفیان، بدان که شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیّه است .124
امام می‌خواهد به او بفهماند که نگاه به حکومت ظاهری معاویه نکن، درست است که او اکنون بر تمام کشورهای اسلامی حکومت دارد ؛ امّا حکومت واقعی از آنِ امام است .
آری شب قدر که فرا می‌رسد فرشتگان بر من نازل می‌شوند و پرونده سرنوشت همه مخلوقات را به نزد من می‌آورند، حکومت حقیقی در شب قدر است .

## هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد

معاویه برای شهرهای مختلف، حاکم معیّن می‌کند و اکنون تصمیم دارد تا به شام برگردد .
او قبل از سفر خود دستور می‌دهد تا همه مردم کوفه به مسجد بیایند .
مسجد کوفه پر از جمعیّت است، اکنون او می‌خواهد برای مردم سخنرانی کند برای همین بالای منبر می‌رود و می‌گوید : «ای مردم ! همانا حسن بن علی خود را شایسته رهبری مسلمانان نمی‌دانست و برای همین امر رهبری و خلافت را به من واگذار کرد زیرا مرا شایسته این مقام می‌دانست» .125
آری، معاویه می‌داند که صلح امام حسن(ع) یک نوع کناره‌گیری محسوب می‌شود و او می‌خواهد هر طور شده یک تأیید از آن حضرت برای حکومت خود بگیرد .
امّا او نمی‌داند که امام حسن(ع)، هیچ گاه نخواهد گذاشت او به این هدف خود برسد .
تا سخن معاویه به اینجا می‌رسد امام حسن(ع) از جای خود بلند می‌شود و چنین می‌گوید : «ای مردم ! شما می‌دانید که من فرزند رسول خدا هستم ، من از پیامبر هستم و پیامبر از من است . آیا آیه تطهیر را فراموش کرده‌اید؟ آن روزی که پیامبر ، من ، پدر و مادر و برادرم را در زیر عبای خود جمع کرد و رو به آسمان کرد و فرمود : "خدایا ! اینان ، خاندان من هستند از تو می‌خواهم هر گونه پلیدی را از ایشان دور گردانی" و این گونه بود که خدا این آیه را را نازل کرد : «و خداوند می‌خواهد شما خاندان را از هر پلیدی پاک کند» .
سخن امام‌حسن(ع) ادامه پیدا می‌کرد: «امروز ، چه شده است که معاویه خیال می‌کند من او را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار این مقام نمی‌دانم؟ ای مردم ، معاویه ، دروغ می‌گوید ، خاندان پیامبر به حکم قرآن ، شایستگی خلافت و رهبری مسلمانان را دارند . امّا بعد از وفات پیامبر ، مسلمانان همواره به خاندان پیامبرشان ظلم و ستم نموده‌اند . امّت اسلام با چشم خود دیدند که پیامبر در روز غدیر خم ، پدر مرا به عنوان جانشین خود معین نمود امّا از پدر من روی گردانیدند و با دیگری بیعت نمودند» .126
معاویه از این که امام حسن(ع) این گونه دارد حقایق را برای مردم بیان می‌کند به وحشت می‌افتد .
آری، امروز در پای منبر، بزرگان شام نشسته‌اند، اهل شام تاکنون چنین سخنانی را نشنیده‌اند، دیگر صلاح نیست که اهل شام حقایق را بشنوند .
اهل شام خیال می‌کنند که حضرت علی(ع) نماز هم نمی‌خوانده ؛ امّا امروز می‌شنوند که حضرت علی(ع) و امام حسن(ع) به حکم قرآن معصوم هستند و خدا آنها را از هر گناه و معصیتی پاک نموده است .
معاویه آشفته است، چه کند ؟ باید هر طوری هست سخن امام حسن(ع) را قطع کند، چه بگوید، او چه فضیلتی برای خود یا پدرش دارد که بگوید ؟
او چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه زبان به فحش و ناسزا باز کند، زبانم لال، او بالای منبر به حضرت علی(ع) جسارت می‌کند، هر چه دلش می‌خواهد و می‌تواند ناسزا می‌گوید .127
در این میان امام حسین(ع) از جا بر می‌خیزد تا جواب معاویه را بدهد، امام حسن(ع) به او اشاره می‌کند که بنشیند .128
معاویه آنقدر با صدای بلند ناسزا می‌گوید که دیگر خسته می‌شود، اکنون نوبت آن است که امام حسن(ع) جواب بدهد : «ای کسی که حضرت علی(ع) را به بدی یاد کردی ، بدان که من حسن هستم و تو معاویه ، پدر من علیّ است و پدر تو ابو سفیان ! مادر من فاطمه دختر پیامبر است و مادر تو هند جگر خوار ! جدّ من محمّد است و جدّ تو حَرْب !
خدایا ! تو آن کسی را لعنت کن که حسب و نسبش از دیگری پست‌تر است ».129
ناگهان صدای «آمین» در فضای مسجد می‌پیچد .
سکوت بار دیگر مجلس را فرا می‌گیرد، معاویه سر خود را پایین انداخته است .
سپاهیان شام که اکنون، اینجا نشسته‌اند بسیار مشتاق هستند که امام حسن(ع) به سخن خود ادامه بدهد .
بار دیگر صدای امام در فضای مسجد می‌پیچد : «هر کس که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس که مرا نمی‌شناسد ، بداند : من حسن ، پسر رسول خدا هستم . من پسر آن کسی هستم که به پیامبری مبعوث شد و فرشتگان آسمان بر او درود می‌فرستند . من فرزند آن کسی هستم که دعایش مستجاب بود و شبِ معراج به آسمان‌ها سفر کرد .
من فرزند مکّه و منایم . من فرزند رکن و مقامم . من فرزند مَشعر و عرفاتم . من کسی هستم که حقّم را غصب کردند .
من سیّد جوانان اهل بهشتم» .130
خواننده خوبم ! این مجلس، اولین ثمره صلح امام حسن(ع) است، ببین که چگونه بزرگان شام به فکر فرو رفته‌اند .
آری، تبلیغات معاویه، کاری با آنها کرده بود که آنها امام حسن(ع) را به عنوان شخص کافر و گنهکار می‌شناختند ؛ امّا امروز واقعیت برای آنها آشکار شد، همه اینها به برکت حماسه صلح است .

## به سوی مدینه می‌رویم

معاویه یکی از نیروهای خود را به عنوان امیر کوفه معیّن می‌کند و خودش به سوی شام حرکت می‌کند .131
اکنون، امام حسن(ع) تصمیم می‌گیرد تا به مدینه بر گردد، همه مردم با خبر می‌شوند و برای خداحافظی با امام می‌آیند .
قافله خاندان بنی هاشم آماده حرکت است، امام حسین(ع)، عبّاس، زینب، و . . . آماده سفر شده‌اند .
ـ آری، شما قدر خاندان پیامبر خود را ندانستید و ما برای همیشه از این شهر می‌رویم .
امام دستور حرکت را می‌دهد و کاروان به سوی مدینه حرکت می‌کند .
صدای زنگ شترها با صدای گریه زنان و مردان کوفه در هم می‌آمیزد .132
همه با خود فکر می‌کنند که آیا ما بار دیگر امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را در شهر خود خواهیم دید ؟
زنان با خود این سؤال را دارند که آیا می‌شود یک بار دیگر زینب به شهر ما بیاید ؟
کاروان از دروازه شهر کوفه بیرون می‌رود و راه حجاز را در پیش می‌گیرد .
آری، قهرمان حماسه صلح به سوی حرم جدّش می‌رود .
او می‌رود ؛ امّا چه پیروزمندانه می‌رود، چرا که او با حماسه صلح خود، اسلام را زنده کرده است .
او همه برنامه‌هایی را که معاویه برای نابودی اسلام کشیده بود، نقش بر آب کرده است .
هر مسلمانی در هر کجای دنیا و در هر زمانی، مدیون این حماسه بزرگ است .
همسفر خوبم !
سفر ما به پایان رسید ؛ امّا از تو می‌خواهم از جای خود بر خیزی، و به شرق و غربِ دنیای اسلام بروی، و چون موقع اذان فرا برسد و از گلدسته‌های مساجد صدای اللّه اکبر را بشنوی به همه بگویی که :
این صدای حماسه امام حسن(ع) است که از گلدسته‌ها به گوش می‌رسد .

## منابع

1 . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی (ت 620 ه )، تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الأُسوة ، الطبعة الأولی ، 1413 ه .
2 . الأخبار الطوال ، أبو حنیفة أحمد بن داوود الدینوریّ (ت 282 ه ) ، تحقیق: عبد المنعم عامر ، قمّ : منشورات الرضی ، الطبعة الأولی، 1409 ه .
3 . اختیار معرفة الرجال (رجال الکشّی) ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت 460 ه ) ، تحقیق : السیّد مهدی الرجائی ، قمّ : مؤسّسة آل البیت ، الطبعة الأولی ، 1404 ه .
4 . الاستیعاب فی معرفة الأصحاب ، یوسف بن عبد اللّه القُرطُبی المالکی (ت 363 ه ) ، تحقیق : علی محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیّة ، الطبعة الأؤلی ، 1415 ه .
5 . أُسد الغابة فی معرفة الصحابة ، أبو الحسن عزّ الدین علیّ بن أبی الکرم محمّد بن محمّد بن عبد الکریم الشیبانی المعروف بابن الأثیر الجزری (ت 630 ه ) ، تحقیق : علی محمّد معوّض وعادل أحمد ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، الطبعة الأولی ، 1415 ه .
6 . الإصابة فی تمییز الصحابة ، أبو الفضل أحمد بن علیّ بن حجر العسقلانی (ت 852 ه ) ، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعلیّ محمّد معوّض ، بیروت : دار الکتب العلمیّة ، الطبعة الأولی ، 1415 ه .
7 . أعیان الشیعة ، محسن بن عبد الکریم الأمین الحسینیّ العاملیّ الشقرائیّ (ت 1371 ه ) ، إعداد: السیّد حسن الأمین ، بیروت : دار التعارف ، الطبعة الخامسة، 1403 ه .
8 . اکلیل المنهج ، محمّد جعفر بن محمد طاهر الخراسانی (1080 ه ) .
9 . الأمالی للطوسی ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت 460 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة البعثة ، قمّ : دار الثقافة ، الطبعة الأولی ، 1414 ه .
10 . الإمامة والسیاسة (تاریخ الخلفاء) ، أبو محمّد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبة الدینوریّ (ت 276 ه ) ، تحقیق : علی شیری ، مکتبة الشریف الرضیّ ـ قمّ ، الطبعة الأولی ، 1413 ه .
11 . أنساب الأشراف ، أحمد بن یحیی بن جابر البلاذریّ (ت 279 ه ) ، إعداد: محمّد باقر المحمودیّ ، بیروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثة.
12 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار ، محمّد باقر بن محمّد تقی المجلسی (ت 1110 ه ) ، تحقیق : دار إحیاء التراث ، بیروت : دار إحیاء التراث ، الطبعة الأولی ، 1412 ه .
13 . البدایة والنهایة ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (ت 774 ه ) ، تحقیق : مکتبة المعارف ، بیروت : مکتبة المعارف .
14 . تاریخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد الحضرمی (ابن خلدون) (ت 808 ه ) ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الثانیة ، 1408 ه .
15 . تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبی (ت 748 ه ) ، تحقیق : عمر عبد السلام تدمری ، بیروت : دار الکتاب العربی ، الطبعة الأولی ، 1409 ه .
16 . تاریخ الطبریّ (تاریخ الأُمم والملوک) ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبریّ الإمامی (ق 5 ه ) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار المعارف .
17 . تاریخ المدینة المنوّرة ، أبو زید عمر بن شبّة النمیری البصری (ت 262 ه ) ، تحقیق : فهیم محمّد شلتوت ، بیروت : دار التراث ، الطبعة الأولی ، 1410 ه .
18 . تاریخ بغداد أو مدینة السلام ، أبو بکر أحمد بن علی الخطیب البغدادی (ت 463 ه ) ، المدینة المنوّرة / بغداد : المکتبة السلفیّة .
19 . تاریخ خلیفة بن خیّاط ، خلیفة بن خیّاط العصفری (ت 240 ه ) ، تحقیق : سهیل زکّار ، بیروت : دار الفکر ، 1414 ه .
20 . تاریخ دمشق ، علی بن الحسن بن هبة اللّه (ابن عساکر الدمشقی) (ت 571 ه ) ، تحقیق : علی شیری ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الأولی ، 1415 ه .
21 . التحریر الطاووسی ، حسن بن زین الدین الشهید الثانی (صاحب المعالم) (ت 1011 ه ) ، قمّ : دار الذخائر ، 1368 ش.
22 . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن علیّ الحرانی المعروف بابن شعبة (ت 381 ه )، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعه‌الثانیة، 1404 ه .
23 . تفسیر العیّاشی، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمی السمرقندی المعروف بالعیّاشی (ت 320 ه )، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی ، طهران : المکتبة العلمیّة ، الطبعة الأولی ، 1380 ه .
24 . تفسیر فرات الکوفی ، أبو القاسم فرات بن إبراهیم بن فرات الکوفی (ت 4 ه ) ، إعداد : محمّد کاظم المحمودی ، طهران : وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامی ، الطبعة الأولی ، 1410 ه .
25 . تفسیر نور الثقلین ، عبد علیّ بن جمعة العروسیّ الحویزیّ (ت 1112 ه ) ، تحقیق: السیّد هاشم الرسولیّ المحلاّتیّ ، قمّ : مؤسّسة إسماعیلیان ، الطبعة الرابعة، 1412 ه .
26 . تهذیب التهذیب ، أبو الفضل أحمد بن علیّ بن حجر العسقلانیّ (ت 852 ه ) ، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا ، بیروت : دار الکتب العلمیّة ، الطبعة الأولی، 1415 ه .
27 . تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ، یونس بن عبد الرحمن المزّیّ (ت 742 ه ) ، تحقیق: الدکتور بشّار عوّاد معروف ، بیروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة الأولی، 1409 ه .
28 . جامع أحادیث الشیعة، السیّد البروجردی (ت 1383 ه )، قمّ : المطبعة العلمیة.
29 . جامع الرواة ، محمّد بن علی الغروی الأردبیلی (ت 1101 ه ) ، بیروت : دار الأضواء ، 1403 ه .
30 . الجرح والتعدیل ، عبد الرحمن بن أبی حاتم الرازی (ت 327 ه ) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، 1371 ه ، الطبعة الأولی.
31 . الخرائج والجرائح ، أبو الحسین سعید بن عبد اللّه الراوندی المعروف بقطب الدین الراوندی (ت 573 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، الطبعة الأولی ، 1409 ه .
32 . رجال ابن داوود ، الحسن بن علی الحلّی (ت 737 ه ) ، تحقیق : محمّد صادق آل بحر العلوم ، قمّ : منشورات الشریف الرضی ، 1392 ه .
33 . رجال الطوسیّ ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسیّ (ت 460 ه ) ، تحقیق : جواد القیّومیّ ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامیّ ، الطبعة الأولی، 1415 ه .
34 . رجال العلاّمة الحلّی (خلاصة الأقوال) ، حسین بن یوسف الحلّی (العلاّمة) (726 ه ) ، قمّ : منشورات الشریف الرضی .
35 . روضة الطالبیین للنووی ، الإمام أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی (ت 676 ه ) ، تحقیق : أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیة .
36 . سیر أعلام النبلاء ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الذهبیّ (ت 748 ه ) ، تحقیق : شُعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة العاشرة، 1414 ه .
37 . شرح الأخبار فی فضائل الأئمّة الأطهار ، أبو حنیفة القاضی النعمان بن محمّد المصریّ (ت 363 ه ) ، تحقیق : السیّد محمّد الحسینی الجلالی ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الأولی ، 1412 ه .
38 . شرح مسلم للنووی ، الإمام أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی (ت 676 ه ) ، بیروت : دار الکتاب العربی .
39 . شرح نهج البلاغة ، عزّ الدین عبد الحمید بن محمّد بن أبی الحدید المعتزلی المعروف بابن أبی الحدید (ت 656 ه ) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار إحیاء التراث ، الطبعة الثانیة ، 1387 ه .
40 . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ، أبو القاسم عبیداللّه بن عبد اللّه النیسابوریّ المعروف بالحاکم الحسکانیّ (ق 5 ه ) ، تحقیق: محمّد باقر المحمودیّ ، طهران : مؤسّسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامیّ ، الطبعة الأولی، 1411 ه .
41 . طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال ، علی أصغر بن شفیع الموسوی الجابلقی (ت 1313 ه ) ، تحقیق : السیّد مهدی الرجائی ، قمّ : مکتبة آیة اللّه المرعشی النجفی .
42 . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّیّ المعروف بالشیخ الصدوق (ت 381 ه ) ، بیروت : دار إحیاء التراث ، الطبعة الأولی، 1408 ه .
43 . عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری ، محمود بن أحمد العینی الحنفی (ت 855 ه ) .
44 . الغارات ، أبو إسحاق إبراهیم بن محمّد بن سعید المعروف بابن هلال الثقفی (ت 283 ه )، تحقیق : السیّد جلال الدین المحدّث الأرموی ، طهران : أنجمن آثار ملّی ، الطبعة الأولی ، 1395 ه .
45 . غایة المرام وحجّة الخصام فی تعیین الإمام ، هاشم بن إسماعیل البحرانی (ت 1107 ه ) ، تحقیق : السیّد علی عاشور ، بیروت : مؤسّسة التاریخ العربی ، 1422 ه .
46 . الغدیر فی الکتاب والسنّة والأدب ، عبد الحسین أحمد الأمینیّ (ت 1390 ه ) ، بیروت : دار الکتاب العربیّ ، الطبعة الثالثة، 1387 ه.
47 . فتح الباری شرح صحیح البخاری ، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (ت 852 ه ) ، تحقیق : عبد العزیز بن عبد اللّه بن باز ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الأولی ، 1379 ه .
48 . الفتوح، أبو محمّد أحمد بن أعثم الکوفیّ (ت 314 ه )، تحقیق : علی شیری، بیروت : دار الأضواء ، الطبعة الأولی، 1411 ه .
49 . الفصول المهمّة فی معرفة أحوال الأئمّة ، علیّ بن محمّد بن أحمد المالکی المکّی المعروف بابن صبّاغ (ت 855 ه ) ، بیروت : مؤسّسة الأعلمی .
50 . فضائل أمیر المؤنین ، أحمد بن محمّد المعروف بابن عقدة (ت 332 ه ) .
51 . الکافی ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن یعقوب بن إسحاق الکلینی الرازی (ت 329 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، طهران : دارالکتب الإسلامیة ، الطبعة الثانیة ، 1389 ه .
52 . الکامل فی التاریخ ، علی بن محمّد الشیبانی الموصلی (ابن الأثیر) (ت 630 ه ) ، تحقیق : علی شیری ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، 1408 ه ، الطبعة الأولی.
53 . کتاب سلیم بن قَیس ، سلیم بن قیس الهلالی العامری (ت حوالی 90 ه ) ، تحقیق : محمّد باقر الأنصاری ، قمّ : نشر الهادی ، الطبعة الأولی ، 1415 ه .
54 . کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة ، علیّ بن عیسی الإربلیّ (ت 687 ه ) ، تصحیح : السیّد هاشم الرسولیّ المحلاّتیّ ، بیروت : دارالکتاب الإسلامیّ ، الطبعة الأولی ، 1401 ه .
55 . مدینة المعاجز ، السیّد هاشم البحرانی، (ت 1107 ه )، تحقیق: عزّة اللّه المولائی الهمدانی، قمّ: مؤسّسة المعارف الإسلامیة، الطبعة الأولی، 1413 ه .
56 . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، المیرزا حسین النوری (ت 1320 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة آل البیت، قمّ : مؤسّسة آل البیت ، الطبعة الأولی ، 1408 ه .
57 . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشیبانی (ت 241 ه ) ، تحقیق : عبد اللّه محمّد الدرویش ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .
58 . مشاهیر علماء الأمصار ، محمّد بن حِبّان البُستی (ت 354 ه ) ، تحقیق : رزوق علی إبراهیم ، بیروت : دار الوفاء ، الطبعة الأولی ، 1411 ه .
59 . مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول ، کمال الدین محمّد بن طلحة الشافعی (ت 654 ه ) ، نسخة مخطوطة ، قمّ : مکتبة آیة اللّه المرعشی .
60 . معجم البلدان ، أبو عبد اللّه شهاب الدین یاقوت بن عبد اللّه الحمویّ الرومیّ (ت 626 ه ) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربیّ ، الطبعة الأولی، 1399 ه .
61 . معجم رجال الحدیث ، أبو القاسم بن علیّ أکبر الخوئی (ت 1413 ه ) ، قمّ : منشورات مدینة العلم ، الطبعة الثالثة ، 1403 ه .
62 . معرفة الثقات ، أبو الحسن أحمد بن عبد اللّه بن صالح العجلی الکوفی (ت 261 ه ) ، تحقیق : عبد العظیم البستوی ، المدینة المنوّرة : مکتبة الدار ، الطبعة الأولی ، 1405 ه .
63 . مقاتل الطالبیّین ، أبو الفرج علیّ بن الحسین بن محمّد الأصبهانیّ (ت 356 ه ) ، تحقیق : السیّد أحمد صقر ، قمّ : منشورات الشریف الرضیّ ، الطبعة الأولی، 1405 ه .
64 . مناقب آل أبی طالب = مناقب ابن شهرآشوب ، أبو جعفر رشید الدین محمّد بن علیّ بن شهر آشوب المازندرانی (ت 588 ه ) ، قمّ : المطبعة العلمیة .
65 . نزهة الناظر وتنبیه الخواطر ، أبو عبد اللّه الحسین بن محمّد الحلوانی (ت 5 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، الطبعة الأولی ، 1408 ه .
66 . نظم درر السمطین ، محمّد بن یوسف الزرندی (ت 750 ه ) ، إصفهان : مکتبة الإمام أمیر المؤمنین ، 1377 ه .
67 . نقد الرجال ، مصطفی بن الحسین التفرشی ( القرن الحادی عشر) ، قمّ : مؤّسة آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعة الأولی ، 1418 ه .
68 . نهج البلاغة ، ما اختاره أبو الحسن الشریف الرضی محمّد بن الحسین بن موسی الموسوی من کلام الإمام أمیرالمؤمنین (ت 406 ه ) ، تحقیق : السیّد کاظم المحمّدی ومحمّد الدشتی ، قمّ : انتشارات الإمام علی ، الطبعة الثانیة ، 1369 ه .
69 . الهدایة الکبری ، أبو عبد اللّه الحسین بن حمدان الخصیبی (ت 334 ه ) ، بیروت : مؤسّسة البلاغ للطباعة والنشر ، الطبعة الرابعة ، 1411 ه .
70 . ینابیع المودّة لذوی القربی ، سلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی (ت 1294 ه ) ، تحقیق : علی جمال أشرف الحسینی ، طهران : دار الأُسوة ، الطبعة الأولی ، 1416 ه .

## نویسنده، کتب، ناشر

### ارتباط با نویسنده

#### اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.
پیامک خود را به سامانه پیام‌کوتاه من به شماره 30004569 بفرستید.
شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می‌نویسم.

#### سامانه پیام‌کوتاه 30004569

#### سایت www.hasbi.ir

#### ایمیل khodamian@yahoo.com

### درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال 1353 در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال 1368 وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال 1372 در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.
ایشان در سال 1376 به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.
موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ 88/8/8 مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.
بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت‌های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال 1390 به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.
دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از 50 کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.
آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

### کتب نویسنده

#### کتب فارسی

##### اشاره

ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد.
این فهرست کتاب‌های چاپ شده تا سال 1392 می‌باشد.

##### رمان مذهبی

1 - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر
2 - قصه معراج : حوادث و شگفتی‌های معراج پیامبر
3 - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)
4 - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)
5 - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت
6 - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)
7 - روی دست آسمان: عید غدیر
8 - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین
9 - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق
10 - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره
11 - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.
12 - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)
19-13: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).
20 - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل
کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام‌حسین(ع) می‌باشد (شرح زیارت عاشورا).
21 - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)
22 - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)
23 - داستان ظهور: زیبایی‌های ظهور امام زمان(ع)
24 - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)
25 - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)
کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل‌یاسین می‌باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این‌دو کتاب نیز در موضوع امام‌زمان(ع) می‌باشد.

##### آموزه‌های دینی

26 - خدای خوبی‌ها: خداشناسی، توحید ناب
27 - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن
28 - با من مهربان باش: مناجات با خدا
29 - خدای قلب من: مناجات با خدا
30 - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران
31 - در آغوش خدا: زیبایی‌های مرگ مومن
32 - یک سبد آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن
33 - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)
34 - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا
35 - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام‌شناسی
36 - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور
37 - آسمانی‌ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیت(ع)
38 - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر
39 - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر
40 - سمت سپیده: ارزش علم دانش
41 - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه
42 - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی
43 - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم
44 - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد
45 - راز شکرگزاری: شکر نعمت‌های خدا
46 - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل
47 - معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

#### کتب عربی

49 - تحقیق « فهرست سعد » .
50 -تحقیق « فهرست الحمیری » .
51 - تحقیق « فهرست حمید ».
52 - تحقیق « فهرست ابن بطّة ».
53 - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
54 - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
55 - تحقیق « فهرست الصدوق » .
56 - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
57 - تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .
58 - الصحیح فی فضل الزیارة الرضویة .
59 - الصحیح فی البکاء الحسینی .
60 - الصحیح فی فضل الزیارة الحسینیة .
61 - الصحیح فی کشف بیت فاطمه(س).
62 - صرخة النور.
63 - إلی الرفیق الأعلی.

### نشر وثوق

(ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد).
انتشارات وثوق از سال 1376 فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری وفرهنگی نسل جوان کشورعزیزمان ایران برداشته واین توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان واندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت وبصیرت جرعه نوش کند.
چاپ و نشر بیش از 350 عنوان اثر در موضوعات مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفه وکلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.
از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال 1386 شروع شده است و تاکتون توانستم 48 عنوان کتاب تحت عوان اندیشه سبز روانه بازار نماییم.
از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

### خرید کتاب‌های فارسی نویسنده

#### تلفکس: 700 35 77-0253

#### همراه: 39 58 252 0912

#### خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosoogh.com

#### سامانه پیام کوتاه نشر وثوق 30004657735700

1 . وذلک فی یوم الجمعة الحادی والعشرین من شهر رمضان سنة أربعین من الهجرة الإرشاد ج 2 ص 8 . 2 . أسأل اللّه أن یجعل لی منهم فرجاً عاجلاً، فواللّه لولا طمعی عند لقاء عدوّی فی الشهادة، وتوطینی نفسی علی المنیّة، لأحببت ألاّ ألقی مع هؤلاء یوماً واحداً، ولا ألتقی بهم أبداً: نهج البلاغة ج 3 ص 60؛ الغارات ج 1 ص 299، بحار الأنوار ج 33 ص 565 شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ج 6 ص 93، تاریخ الطبری ج 4 ص 83 . 3 . وإنّما أراد بهذا ألاّ یعلم أحد من أعدائه موضع قبره: فرحة الغری ص 61، بحار الأنوار ج 47 ص 214؛ ودُفن علیّ رضی اللّه عنه وصلّی علیه الحسن وکبّر خمساً، فلا یعلم أحد أین دُفن: الأخبار الطوال ص 216. 4 . فصعد المنبر فحمد اللّه وأثنی علیه وقال:... قد دُفن فی هذه اللیلة رجل لم یدرکه الأوّلون بعلمٍ والآخرون بحلم، ولقد کان النبیّ صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم إذا قدّمه للحرب فجبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن یساره...: کتاب الفتوح ج 4 ص 282. 5 . مَن عرفنی فقد عرفنی، ومَن لم یعرفنی فأنا الحسن بن محمّد النبیّ صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم... أنا ابن البشیر، أنا ابن النذیر، أنا ابن الداعی إلی اللّه، أنا ابن الذی أُرسل رحمةً للعالمین، وأنا مِن أهل بیت الذین أذهب اللّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً... وأنا من أهل البیت الذین افترض اللّه مودّتهم وولایتهم...: الأمالی للطوسی ص 270، کشف الغمّة ج 2 ص 156، بحار الأنوار ج 43 ص 361، تفسیر نور الثقلین ج 2 ص 426، فضائل أمیر المؤنین لابن عقدة ص 132، غایة المرام ج 2 ص 320. 6 . أمرنی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم أن أرسل إلی علیّ وفاطمة والحسن والحسین...: الأمالی للطوسی ص 263، بحار الأنوار ج 35 ص 209. 7 . اعتنق علیّاً بیمینه والحسن بشماله والحسین علی بطنه... اللّهمّ إنّ هؤلاء أهلی وعترتی، فأذهب عنهم الرجس...: تاریخ دمشق ج 14 ص 143، الأمالی للطوسی ص 263، بحار الأنوار ج 35 ص 209، وراجع: الکافی ج 1 ص 287، بحار الأنوار ج 45 ص 199، جامع أحادیث الشیعة ج 1 ص 187، تفسیر العیّاشی ج 1 ص 250، تفسیر فرات ص 111، کشف الغمّة ج 1 ص 46، شواهد التنزیل للحسکانی ج 2 ص 110، مسند أحمد ج 6 ص 298، نظم درر السمطین ص 239، تفسیر الآلوسی ج 22 ص 15، تاریخ دمشق ج 14 ص 139، ینابیع المودّة ج 2 ص 431. 8 . فقام عبد اللّه بن عبّاس بین یدیه فقال: معاشر الناس، هذا ابن نبیّکم ووصیّ إمامکم فبایعوه: کشف الغمّة ج 2 ص 156، بحار الأنوار ج 43 ص 362، أعیان الشیعة ج 1 ص 566. 9 . فقالوا: ما أحبّه إلینا وأوجب حقّه علینا وأحقّه بالخلافة. وبادروا إلی بیعته راغبین...: مقاتل الطالبیّین ص 33، الإرشاد للمفید ج 2 ص 8 . 10 . أنت خلیفة أبیک ووصیّه، ونحن السامعون المطیعون لک، فمرنا بأمرک...: الخرائج والجرائح ج 2 ص 574، بحار الأنوار ج 44 ص 43. 11 . وبایعه أکثر من أربعین ألفاً کانوا قد بایعوا أباه علی الموت، وکانوا أطوع للحسن وأحبّ له...: أُسد الغابة ج 2 ص 13؛ البتّه "حافظ عجلی" در کتاب خود، عدد بیعت کنندگان با امام حسن 77 را هفتاد هزار نفر را ذکر کرده است: بایع الحسن بعد وفاه علیّ سبعون ألفاً: معرفة الثقات ج 1 ص 296. 12 . فرتّب العمّال وأمر الأُمراء وأنفذ عبد اللّه بن العبّاس إلی البصرة، ونظر فی الأُمور: الإرشاد ج 2 ص 9، کشف الغمّة ج 2 ص 161؛ فأقام الحسن بالکوفة شهرین کاملین لا ینفذ إلی معاویة أحداً ولا ذکر المسیر إلی الشام: الفتوح ج 4 ص 283. 13 . وبقی نحو سبعة أشهر خلیفة بالعراق وما وراءه من خراسان والحجاز والیمن وغیر ذلک...: أُسد الغابة ج 2 ص 13. 14 . فإنّک تعلم أنّی أحقّ بهذا الأمر منک عند اللّه وعند کلّ أوّاب حفیظ ومن له قلب منیب . واتّق اللّه ودع البغی واحقن دماء المسلمین ، فواللّه ما لک خیر فی أن تلقی اللّه من دمائهم بأکثر ممّا أنت لاقیه به، وادخل فی السلم والطاعة ولا تنازع الأمر أهله ومن هو أحقّ به منک ، لیطفئ اللّه النائرة بذلک ویجمع الکلمة ویصلح ذات البین ، وإن أنت أبیت إلاّ التمادی فی غیّک سرت إلیک بالمسلمین فحاکمتک حتّی یحکم اللّه بیننا وهو خیر الحاکمین: مقاتل الطالبیّین ص 36، بحار الأنوار ج 44 ص 40، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 34. 15 . وقد علمت أنّ أباک سار إلینا فحاربنا، ثمّ صار من أمره إلی أن اختار رجلاً واخترنا رجلاً؛ لیحکما بما یصلح علیه أمر الأُمّة وتعود به الألفة والجماعة ، وأخذنا علی الحکمین بذلک عهد اللّه ومیثاقه ، وأخذا منّا مثل ذلک علی الرضا بما حکما ، ثمّ أنّهما اتّفقا علی خلع أبیک فخلعاه ، فکیف تدعونی إلی أمرٍ إنّما تطلبه بحقّ أبیک وقد خرج أبوک منه ؟ فانظر لنفسک أبا محمّد ولدینک والسلام: الفتوح ج 4 ص 286. 16 . ودسّ معاویة رجلاً من بنی حمیر إلی الکوفة ورجلاً من بنی القین إلی البصرة؛ یکتبان إلیه بالأخبار ویفسدا علی الحسن علیه‌السلام الأُمور...: مقاتل الطالبیّین ص 33، الإرشاد ج 2 ص 9. 17 . عرف ذلک الحسن، فأمر باستخراج الحمیری من عند حجّام بالکوفة، فأُخرج فأمر بضرب عنقه، وکتب إلی البصرة فاستُخرج القینی من بنی سلیم وضُربت عنقه: الإرشاد ج 2 ص 9، وراجع کشف الغمّة ج 2 ص 161، شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ج 16 ص 31. 18 . أمّا بعد، فإنّک دسست الرجال للاحتیال والاغتیال، وأرصدت العیون کأنّک تحبّ اللقاء، وما أوشک ذلک فتوقّعه إن شاء اللّه...: الإرشاد ج 2 ص 9، بحار الأنوار ج 44 ص 45، کشف الغمّة ج 2 ص 161. 19 . وکتب الحسن إلی معاویة مع جُنْدب بن عبد اللّه الأزدی...: مقاتل الطالبیّین ص 34، فأجابه معاویة علی یدی جُنْدب الأنصاری موصل کتاب الحسن: مناقب آل أبی طالب ج 3 ص 194. 20 . فلو علمت أنّک أضبط منّی للرعیة وأحوط علی هذه الأُمّة وأحسن سیاسة وأقوی علی جمع الأموال وأکید للعدوّ ، لأجبتک إلی ما دعوتنی إلیه ، ورأیتک لذلک أهلاً ، ولکن قد علمت أنّی أطول منک ولایةً ، وأقدم منک لهذه الأُمّة تجربةً ، وأکبر منک سنّاً فأنت أحقّ أن تجیبنی إلی هذه المنزلة التی سألتنی ، فادخل فی طاعتی ولک الأمر من بعدی، ولک ما فی بیت مال العراق بالغاً ما بلغ ، تحمله إلی حیث أحببت ، ولک خراج أیّ کور العراق شئت ، معونة لک علی نفقتک ، یجبیها أمینک ، ویحملها إلیک فی کلّ سنة...: مقاتل الطالبیّین ص 37، بحار الأنوار ج 44 ص 40، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 36. 21 . ثمّ کتب إلی عمّاله علی النواحی بنسخةٍ واحدة : من عبد اللّه معاویة أمیر المؤنین إلی فلان بن فلان ومن قِبله من المسلمین . سلام علیکم ، فإنّی أحمد إلیکم اللّه الذی لا إله إلاّ هو . أّما بعد ، فالحمد للّه الذی کفاکم مؤنة عدوّکم وقتل خلیفتکم ، إنّ اللّه بلطفه وحسن صنعه أتاح لعلیّ بن أبی طالب رجلاً من عبادة فاغتاله فقتله ، فترک أصحابه متفرّقین مختلفین ، وقد جاءتنا کتب أشرافهم وقادتهم یلتمسون الأمان لأنفسهم وعشائرهم ، فأقبلوا إلیّ حین یأتیکم کتابی هذا بجهدکم وجندکم وحسن عدّتکم ، فقد أصبتم بحمد اللّه الثأر وبلغتم الأمل ، وأهلک اللّه أهل البغی والعدوان ، والسلام علیکم ورحمة اللّه وبرکاته: شرح نهج البلاغة ج 16 ص 37. 22 . ثمّ تکلّم عتبة بن أبی سفیان ، فکان أوّل ما ابتدأ به أن قال : یا حسن، إنّ أباک کان شرّ قریش لقریش، أقطعه لأرحامها ، وأسفکه لدمائها ، وإنّک لمن قتلة عثمان ، وإنّ فی الحقّ أن نقتلک به ، وإنّ علیک القود فی کتاب اللّه عزّوجلّ، وإنّا قاتلوک به ، فأمّا أبوک فقد تفرّد اللّه بقتله فکفاناه ، وأمّا رجاؤ للخلافة فلستَ منها، لا فی قدحة زندک...: الاحتجاج ج 1 ص 403، بحار الأنوار ج 44 ص 71. 23 . فأقسمت علیک بحقّی لما أغمدت سیفک وکففت یدک...: تاریخ المدینة ج 4 ص 1208. 24 . یا أمیر المؤمنین، علام تمنع الناس من قتالهم؟ فقال: أقسمت علیک یابن أخی لما کففت یدیک...: تاریخ المدینة ج 4 ص 1208. 25 . فمنعهم من ذلک الحسن وابن الزبیر ومحمّد بن طلحة... وخرج الحسن بن علی...: تاریخ دمشق ج 39 ص 435. 26 . قال علیّ رضی اللّه عنه للحسن: اِئت الرجل، قال: قد فعلت، فأقسم علیَّ إلاّ رجعت...: تاریخ المدینة ج 4 ص 1213. 27 . کان طلحة قد استولی علی أمر الناس فی الحصار، وأمرهم بمنع من یدخل علیه والخروج من عنده، وأن یُدخل الماء علیه...: الغدیر ج 9 ص 205 . 28 . فبعث إلیه علیّ ثلاث قرب مملوءة من الماء، مع نفرٍ من بنی هاشم...: الفتوح ج 2 ص 417، الإمامة والسیاسة ج 1 ص 41؛ فحاصروه، فأدخل معه جرار الماء والطعام إلی داره ومعه فتیان قریش فیهم الحسن بن علیّ...: تاریخ المدینة ج 4 ص 1206؛ فکان أوّلهم إنجاداً لهم علیّ وأُمّ حبیبة، جاء علیّ فی الغلس فقال: یا أیّها الناس، إنّ الذی تصنعون...: تاریخ دمشق ج 39 ص 434، تاریخ الطبری ج 3 ص 417. 29 . وکتب أکثر أهل الکوفة إلی معاویة : فإنّا معک ، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إلیک...: الخرائج والجرائح ج 2 ص 579، بحار الأنوار ج 44 ص 45. 30 . دسّ معاویة إلی عمرو بن حریث ، والأشعث بن قیس ، وإلی حجر بن الحجر ، وشبث بن ربعی ، دسیساً أفرد کلّ واحد منهم بعین من عیونه ، أنّک إن قتلت الحسن بن علی فلک مئتا ألف درهم ، وجند من أجناد الشام ، وبنت من بناتی: علل الشرائع ج 1 ص 220، بحار الأنوار ج 44 ص 33، أعیان الشیعة ج 1 ص 569. 31 . وبلغ الحسن خبره ومسیره نحوه، وأنّه قد بلغ جسر منبج ، فتحرّک عند ذلک ، وبعث حجر بن عدی فأمر العمّال والناس بالتهیّؤللمسیر: مقاتل الطالبیّین ص 39، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 38، أعیان الشیعة ج 1 ص 568. 32 . ثمّ وجّه إلیه قائداً فی أربعة آلاف ، وکان من کندة، وأمره أن یعسکر بالأنبار ولا یحدث شیئاً حتّی یأتیه أمره ، فلمّا توجّه إلی الأنبار ونزل بها...: الخرائج والجرائح ج 2 ص 574، مدینة المعاجز ج 3 ص 403. 33 . علم معاویة بذلک ، بعث إلیه رسلاً وکتب إلیه معهم: إنّک إن أقبلت إلیّ أوّلِک بعض کور الشام والجزیرة، غیر منفس علیک ، وأرسل إلیه بخمسمئة ألف درهم...: الهدایة الکبری ص 190، الخرائج والجرائح ج 2 ص 574. 34 . فقبض الکِنْدی عدوّ اللّه المال ، وقلب علی الحسن ، وصار إلی معاویة فی مئتی رجل من خاصّته وأهل بیته...: الخرائج والجرائح ج 2 ص 574، بحار الأنوار ج 44 ص 43. 35 . فبعث إلیه رجلاً من مراد فی أربعة آلاف ، وتقدّم إلیه بمشهدٍ من الناس ، وتوکّد علیه... فحلف له بالأیمان التی لا تقوم لها الجبال أنّه لا یفعل...: الهدایة الکبری ص 190، الخرائج والجرائح ج 2 ص 574. 36 . فلمّا توجّه إلی الأنبار ، أرسل معاویة إلیه رسلاً وکتب إلیه بمثل ما کتب إلی صاحبه ، وبعث إلیه بخمسة آلاف درهم، ومنّاه أیّ ولایة أحبّ من کور الشام والجزیرة، فقلب علی الحسن ، وأخذ طریقه إلی معاویة ، ولم یحفظ ما أخذ علیه من العهود...: الخرائج والجرائح ج 2 ص 574، بحار الأنوار ج 44 ص 43. 37 . ثمّ کتب معاویة إلی الحسن علیه‌السلام: یا ابن عمّ ، لا تقطع الرحم الذی بینی وبینک، فإنّ الناس قد غدروا بک وبأبیک من قبلک: الهدایة الکبری ص 190، الخرائج والجرائح ج 2 ص 574. 38 . فخرج الحسن علیه‌السلام وصعد المنبر ، فحمد اللّه وأثنی علیه ، ثمّ قال: أّما بعد ، فإنّ اللّه کتب الجهاد علی خلقه وسمّاه کرهاً ، ثمّ قال لأهل الجهاد من المؤنین : «وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ» ، فلستم أیّها الناس نائلین ما تحبّون إلاّ بالصبر علی ما تکرهون . بلغنی أنّ معاویة بلغه أنّا کنّا أزمعنا علی المسیر إلیه فتحرّک لذلک ، اخرجوا رحمکم اللّه إلی معسکرکم بالنخیلة حتّی ننظر وتنظروا ونری وتروا...: مقاتل الطالبیّین ص 39، بحار الأنوار ج 44 ص 50. 39 . وإنّه فی کلامه لیتخوّف خذلان الناس له، قال: فسکتوا، فما تکلّم منهم أحد ، ولا أجابه بحرف...: شرح نهج البلاغة ج 16 ص 38، أعیان الشیعة ج 1 ص 568. 40 . فلمّا رأی ذلک عدی بن حاتم قام فقال: أنا ابن حاتم ، سبحان اللّه! ما أقبح هذا المقام ! ألا تجیبون إمامکم وابن بنت نبیّکم؟ أین خطباء مضر؟ أین المسلمون؟... ثمّ استقبل الحسن بوجهه فقال : أصاب اللّه بک المراشد وجنّبک المکاره ، ووفّقک لما یُحمد ورده وصدره، قد سمعنا مقالتک وانتهینا إلی أمرک، وسمعنا لک وأطعناک فیما قلت وما رأیت ، وهذا وجهی إلی معسکری، فمن أحبّ أن یوافینی فلیواف ! ثمّ مضی لوجهه، فخرج من المسجد ودابّته بالباب، فرکبها ومضی إلی النخیلة...: مقاتل الطالبیّین ص 39، بحار الأنوار ج 44 ص 50. 41 . وقام قیس بن سعد بن عبادة الأنصاری ، ومعقل بن قیس الریاحی ، وزیاد بن صعصعة التیمی ، فأنّبوا الناس ولاموهم وحرّضوهم ، وکلّموا الحسن علیه‌السلام بمثل کلام عدی بن حاتم فی الإجابة والقبول...: بحار الأنوار ج 44 ص 51، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 39. 42 . وخرج الحسن إلی العسکر، واستخلف علی الکوفة المغیرة بن نوفل بن الحارث بن عبد المطّلب...: نفس المصدرین السابقین. 43 . فاجتمعت العساکر إلی معاویة ، وروی أنّهم بلغوا ستّین ألفاً ، فسار بها قاصداً إلی العراق: مقاتل الطالبیّین ص 39. 44 . لو سلّمت له الأمر فأیم اللّه لا ترون فرجاً أبداً مع بنی أُمیّة ، واللّه لیسومونکم سوء العذاب، حتّی تتمنّوا أن علیکم جیشاً جیشاً، ولو وجدت أعواناً ما سلّمت له الأمر ؛ لأنّه محرّم علی بنی أُمیّة...: الخرائج والجرائح ج 2 ص 579، بحار الأنوار ج 44 ص 45. 45 . فسار حتّی أتی حمّام عمر ، ثمّ أخذ علی دیر کعب ، فنزل ساباط دون القنطرة، وبات هناک...: مقاتل الطالبیّین ص 40، الإرشاد ج 2 ص 11، مناقب آل أبی طالب ج 3 ص 195، بحار الأنوار ج 44 ص 46. 46 . سار الحسن علیه‌السلام فی عسکر عظیم حتّی نزل دیر عبد الرحمن، فأقام به ثلاثاً حتّی اجتمع الناس...: بحار الأنوار ج 44 ص 51، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 39. 47 . ثمّ دعا عُبید اللّه بن العبّاس فقال له : یا ابن عمِّ، إنّی باعث معک اثنی عشر ألفاً من فرسان العرب وقرّاء المصر ، الرجل منهم یزید الکتیبة ، فسر بهم ، وألن لهم جانبک، وابسط لهم وجهک ، وافرش لهم جناحک ، وأدنهم من مجلسک ، فإنّهم بقیّة ثقات أمیر المؤنین علیه‌السلام، وسر بهم علی شطّ الفرات حتّی تقطع بهم الفرات، حتّی تسیر بمسکن ، ثمّ امضِ حتّی تستقبل بهم معاویة ، فإن أنت لقیته فاحتبسه حتّی آتیک، فإنّی علی أثرک وشیکاً ، ولیکن خبرک عندی کلّ یوم، وشاور هذین ـ یعنی قیس بن سعد ـ وسعید بن قیس ، وإذا لقیت معاویة فلا تقاتله حتّی یقاتلک، فإن فعل فقاتله ، فإن أصبت فقَیس بن سعد علی الناس...: بحار الأنوار ج 44 ص 51، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 39. 48 . کان مثل البعیر جسماً، وکان خفیف اللحیة...: اختیار معرفة الرجال ج 1 ص 326؛ رأیت قیس بن سعد وکان قد خدم النبیّ صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم عشر سنین...: التاریخ الکبیر ج 7 ص 141؛ عن أنس قال: کان منزلة قیس بن سعد بن عبادة من النبیّ کمنزلة الشرط من الأمیر: الجرح والتعدیل ج 7 ص 99، مشاهیر علماء الأمصار لابن حبّان ص 101. 49 . قیس بن سعد بن عبادة، وهو ممّن لم یبایع أبا بکر...: رجال الطوسی ص 79، برای اطلاع بیشتر از ترجمه قیس بن سعد مراجعه کنید به: اختیار معرفة الرجال ج 1 ص 178، خلاصة الأقوال ص 231، رجال ابن داوود ص 155، نقد الرجال ج 4 ص 58، جامع الرواة ج 4 ص 58، طرائف المقال ج 2 ص 145، التحریر الطاووسی ص 472، إکلیل المنهج ص 560، معجم رجال الحدیث ج 15 ص 96. 50 . علی میمنة علیّ، قیس بن سعد بن عبادة: تاریخ خلیفه بن خیّاط ص 149. 51 . کان رجلاً طوّالاً یرکب الفرس المشرف ورجلاه یخطّان فی الأرض...: شرح نهج البلاغة ج 16 ص 48، بحار الأنوار ج 44 ص 54؛ کانت لعلی یدان ـ یعنی قیس بن سعد والاشتر ـ...: أنساب الأشراف ص 399. 52 . وسار عن الکوفة إلی لقاء معاویة، وکان قد نزل مسکن...: الکامل لابن الأثیر ج 3 ص 404؛ إنّهم نازلوا معاویة بقریة یقال لها الحبونیة ، بإزاء مسکن...: الإرشاد ج 2 ص 13؛ ومسکن بالفتح ثمّ السکون وکسر الکاف: موضع علی نهر دجیل قریباً من أوانی عند دیر الجاثلیق: معجم البلدان ج 5 ص 127. 53 . فلمّا کان اللیل أرسل معاویة إلی عُبید اللّه بن عبّاس أنّ الحسن قد راسلنی فی الصلح، وهو مسلّم الأمر إلیّ ، فإن دخلت فی طاعتی الآن کنت متبوعاً، وإلاّ دخلت وأنت تابع ، ولک إن أجبتنی الآن أن أعطیک ألف ألف درهم، أعجّل لک فی هذا الوقت نصفها ، وإذا دخلت الکوفة النصف الآخر: مقاتل الطالبیّین ص 42، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 42 . 54 . فانسلّ عُبید اللّه لیلاً فدخل عسکر معاویة ، فوفی له بما وعده ، وأصبح الناس ینتظرونه أن یخرج فیصلّی بهم، فلم یخرج، حتّی أصبحوا فطلبوه فلم یجدوه ، فصلّی بهم قیس بن سعد بن عبّادة ، ثمّ خطبهم فثبّتهم ، وذکر عُبید اللّه فنال منه، ثمّ أمرهم بالصبر والنهوض إلی العدوّ ، فأجابوه بالطاعة ، وقالوا له : انهض بنا إلی عدوّنا علی اسم اللّه ، فنهض بهم...: نفس المصدرین السابقین. 55 . خرج إلیهم بسر بن أرطاة، فصاحوا إلی أهل العراق : ویحکم، هذا أمیرکم عندنا قد بایع ، وإمامکم الحسن قد صالح ، فعلام تقتلون أنفسکم؟...: نفس المصدرین السابقین. 56 . جعل أهل العراق یتوجّهون إلی معاویة قبیلة بعد قبیلة، حتّی خفّ عسکره[عسکر قیس]، فلمّا رأی ذلک...: الفتوح ج 4 ص 289. 57 . تعداد یاران قیس چهار هزار نفر ذکر شده است، این مطلب از نقل زیر استفاده می‌شود: قد روی أنّ الحسن لمّا صالح معاویة اعتزل قیس بن سعد فی أربعة آلاف، وأبی أن یبایع...: مقاتل الطالبیّین ص 47، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 48. 58 . وکتب معاویة إلی قیس بن سعد یدعوه ویمنّیه ، فکتب إلیه قیس : لا واللّه لا تلقانی أبداً إلاّ بینی وبینک الرمح...: مقاتل الطالبیّین ص 42، الغدیر ج 2 ص 84، شرح نهج البلاغة ج 16 ص 42. 59 . فکتب إلیه معاویة لمّا یئس منه: أمّا بعد، فإنّک یهودی ابن یهودی، تشقی نفسک وتقتلها فیما لیس لک ، فإن ظهر أحبّ الفریقین إلیک نبذک وعزلک: الغدیر ج 2 ص 99 . 60 . فکتب إلیه قیس بن سعد: أمّا بعد، فإنّما أنت وثن ابن وثن ، دخلتَ فی الإسلام کرهاً ، وأقمت فیه فرقاً ، وخرجت منه طوعاً، ولم یجعل اللّه لک فیه نصیباً ، لم یقدم إسلامک ، ولم یحدث نفاقک ، ولم تزل حرباً للّه ولرسوله ، وحزباً من أحزاب المشرکین، وعدوّ اللّه ونبیّه...: مقاتل الطالبین ص 43 . 61 . فقُتل من أصحاب معاویة جماعة وجُرح منهم بشر کثیر، وکذلک من أصحاب قیس بن بشر...: الفتوح ج 4 ص 289. 62 . وإنّی واللّه لا أقاتله أبداً حتّی لا أجد من قتاله بداً..: تاریخ الطبری ج 4 ص 125. 63 . دسّ معاویة إلی عمرو بن حریث ، والأشعث بن قیس ، وإلی حجر بن الحجر ، وشبث بن ربعی ، دسیساً أفرد کلّ واحد منهم بعینٍ من عیونه : إنّک إن قتلت الحسن بن علیّ فلک مئتا ألف درهم ، وجند من أجناد الشام ، وبنت من بناتی: علل الشرائع ج 1 ص 220، بحار الأنوار ج 44 ص 33، أعیان الشیعة ج 1 ص 569. 64 . فبلغ الحسن علیه‌السلام ذلک، فاستلأم ولبس درعاً وکفّرها ، وکان یحترز ولا یتقدّم للصلاة بهم إلاّ کذلک ، فرماه أحدهم فی الصلاة بسهم...: علل الشرائع ج 1 ص 221، بحار الأنوار ج 44 ص 33. 65 . فکتب إلیه معاویة فی الهدنة والصلح...: الإرشاد ج 2 ص 13، بحار الأنوار ج 44 ص 48. 66 . وأنفذ إلیه بکتب أصحابه الذین ضمنوا له فیها الفتک به وتسلیمه إلیه...: نفس المصدرین السابقین. 67 . کتب جماعة من رؤاء القبائل إلی معاویة بالسمع والطاعة له فی السرّ، واستحثّوه علی السیر نحوهم ، وضمنوا له تسلیم الحسن علیه‌السلام إلیه عند دنوّهم من عسکره، أو الفتک به...: کشف الغمّة ج 2 ص 163، بحار الأنوار ج 44 ص 47. 68 . وکتب أکثر أهل الکوفة إلی معاویة : فإنّا معک ، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إلیک...: الخرائج والجرائح ج 2 ص 579، بحار الأنوار ج 44 ص 45. 69 . فلمّا رأی ذلک، کتب إلی الحسن بن علیّ یخبره بما هو فیه...: الفتوح ج 4 ص 289. 70 . فاجتمعت العساکر إلی معاویة ، وروی أنّهم بلغوا ستّین ألفاً ، فسار بها قاصداً إلی العراق: مقاتل الطالبیّین ص 39. 71 . شاع فی العسکر أنّ قیس بن سعد قُتل، واهتاج الناس وماج بعضهم فی بعض...: تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 186. 72 . فلمّا أصبح أراد علیه‌السلام أن یمتحن أصحابه ویستبرئ أحوالهم له فی الطاعة، لیتمیّز بذلک أولیاؤ من أعدائه ، ویکون علی بصیرة من لقاء معاویة وأهل الشام، فأمر أن ینادی فی الناس بالصلاة جامعة، فاجتمعوا، فصعد المنبر فخطبهم فقال:... ألا وإنّ معاویة دعانا إلی أمرٍ لیس فیه عزّ ولا نصفة ، فإن أردتم الموت رددنا علیه ، وإن أردتم الحیاة قبلناه: تاریخ دمشق ج 13 ص 268، أُسد الغابة ج 2 ص 13، الکامل لابن الأثیر ج 3 ص 406، تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 187. 73 . فناداه الناس من کلّ جانب: یابن رسول اللّه، البقیة البقیة: جامع أحادیث الشیعة ج 1 ص 53، نزهة الناظر ص 77، تاریخ دمشق ج 13 ص 268، تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 187، وفی سیر أعلام النبلاء ج 3 ص 269 ذکر «التقیّة التقیّة» بدل «البقیّة البقیّة». 74 . یا أهل العراق، ما أصنع بجماعتکم معی وهذا کتاب قیس بن سعد یخبرنی بأنّ أهل الشرف منکم قد صار إلی معاویة، أما واللّه ما هذا بمنکرٍ منکم؛ لأنّکم أنتم الذین أکرهتم أبی یوم صفین علی الحکمین...: الفتوح ج 4 ص 289. 75 . فقالوا : کفر واللّه الرجل، ثمّ شدّوا علی فسطاطه وانتهبوه ، حتّی أخذوا مصلاّه من تحته...: مقاتل الطالبیّین ص 41. 76 . وجاؤوا إلی سرادق الحسن ونهبوا ما حوله، حتّی نزعوا بساطه الذی کان علیه واستلبوه رداءه: تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 186؛ ثمّ شدّوا علی فسطاطه وانتهبوه ، حتّی أخذوا مصلاّه من تحته...: مقاتل الطالبیّین ص 44، بحار الأنوار ج 44 ص 47. 77 . ثمّ شدّ علیه عبد الرحمن بن عبد اللّه بن جعال الأزدی، فنزع مطرفه عن عاتقه، فبقی جالساً متقلّداً بالسیف بغیر رداء ، ثمّ دعا بفرسه ورکبه، وأحدق به طوائف من خاصّته وشیعته ومنعوا منه من أراده...: بحار الأنوار ج 44 ص 47. 78 . در این خبر، از یارانی که جواب دعوت امام حسنع را برای جنگ با معاویه دادند به «عشرون رجلاً» تعبیر شده است: فکأنّما أُلجموا بلجام الصمت عن إجابة الدعوة، إلاّ عشرون رجلاً...: بحار الأنوار ج 44 ص 67. 79 . ما ینقضی تعجّبنا منک ! بایعت معاویة ومعک أربعون ألف مقاتل من الکوفة سوی أهل البصرة والحجاز...: 0مناقب آل أبی طالب ج 3 ص 197. 80 . وسار مغموم لِما نزل به من کلامه...: الفتوح ج 4 ص 287. 81 . فلمّا مرّ فی مُظلمِ ساباطَ ، بدر إلیه رجل من بنی أسد یقال له الجرّاح بن سنان، وأخذ بلجام بغلته وبیده مِغوَلٌ وقال : اللّه أکبر، أشرکت یا حسن کما أشرک أبوک من قبل ، ثمّ طعنه فی فخذه فشقّه حتّی بلغ العظم ثمّ اعتنقه الحسن علیه‌السلام وخرّا جمیعاً إلی الأرض، فوثب إلیه رجل من شیعة الحسن یقال له عبد اللّه بن خطل الطائی، فانتزع المِغوَل من یده ، وخضخض به جوفه ، فأکبّ علیه آخر یقال له: ظبیان بن عمارة فقطع أنفه فهلک من ذلک، وأُخذ آخر کان معه فقُتل، وحُمل الحسن علیه‌السلام علی سریر إلی المدائن...: مقاتل الطالبیّین ص 41، الإرشاد ج 2 ص 12، کشف الغمّة ج 2 ص 163. 82 . وقد طُعن فی فخذه طعنةً أشرف منها علی الهلاک: الفتوح ج 4 ص 288. 83 . وطعنه بعضهم فی فخذه، وقامت ربیعه وهمدان دونه، واحتملوه علی سریرٍ إلی المدائن...: تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 186. 84 . حُمل الحسن علیه‌السلام علی سریرٍ إلی المدائن، وبها سعد بن مسعود الثقفی والیاً علیها من قِبله، وقد کان علیّ علیه‌السلام ولاّه المدائن، فأقرّه الحسن علیه‌السلامعلیها، فأقام عنده یعالج نفسه: شرح نهج البلاغة ج 16 ص 42، واشتغل بمعالجة جرحه: کشف الغمّة ج 2 ص 163، الإرشاد ج 2 ص 12؛ ثمّ إن سعد بن مسعود أتاه علیه‌السلام بطبیبٍ، وقام علیه حتّی برأ، وحوّله إلی بیض المدائن...: بحار الأنوار ج 44 ص 27. 85 . وقال: علیکم لعنة اللّه من أهل قریةٍ، فقد علمت أنّه لا خیر فیکم، قتلتم أبی بالأمس، والیوم تفعلون بی هذا؟ !: تاریخ دمشق ج 13 ص 264. 86 . لمّا طُعن الحسن بن علی علیه‌السلام بالمدائن، أتیته وهو متوجّع فقلت: ما تری یا بن رسول اللّه، فإنّ الناس متحیّرون؟ فقال : أری واللّه أنّ معاویة خیر لی من هؤاء ، یزعمون أنّهم لی شیعة ، ابتغوا قتلی وانتهبوا ثقلی ، وأخذوا مالی ، واللّه لئن آخذ من معاویة عهداً أحقن به دمی وأومن به فی أهلی ، خیر من أن یقتلونی فتضیع أهل بیتی وأهلی ، واللّه لو قاتلت معاویة لأخذوا بعنقی حتّی یدفعونی إلیه سلماً... قلت: تترک یا بن رسول اللّه شیعتک کالغنم لیس لها راع ؟ ! قال : وما أصنع یا أخا جهینة؟ إنّی واللّه أعلم بأمرٍ قد أدّی به إلیَّ ثقاتُه ، أنّ أمیر المؤنین علیه‌السلام قال لی ذات یوم وقد رآنی فرحاً : یا حسن، أتفرح؟ کیف بک إذا رأیت أباک قتیلاً؟...: الاحتجاج ج 2 ص 10، بحار الأنوار ج 44 ص 20. 87 . قال له المختار وهو یومئذٍ غلام شاب: هل لک فی الغنی والشرف؟ قال : وما ذاک؟ قال: توثق الحسن وتستأمر به إلی معاویة..: مجمع الزوائد ج 9 ص 145، المعجم الکبیر ج 1 ص 104، تاریخ الطبری ج 4 ص 122، الکامل لابن الأثیر ج 3 ص 404؛ فأشار المختار علی عمّه أن یوثقه ویسیر به إلی معاویة علی أن یطعمه خراج جوحی سنة، فأبی علیه ، وقال للمختار : قبّح اللّه رأیک ، أنا عامل أبیه ، وقد اِئتمننی وشرّفنی وهبنی بلاء أبیه، أأنسی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم ولا أحفظه فی ابن بنته وحبیبته ؟...: بحار الأنوار ج 44 ص 28. 88 . فنزل مدائن، وأقبل معاویة، إذ نادی مناد فی عسکر الحسن: قُتل قیس... ونزل قصر کسری: سیر أعلام النبلاء ج 3 ص 269؛ وحوّله إلی بیض المدائن، فمن الذی یرجو السلامة بالمقام بین أظهر هؤاء القوم ، فضلاً علی النصرة والمعونة ؟...: بحار الأنوار ج 44 ص 27؛ جمع الحسن رؤوس أهل العراق فی هذا القصر قصر المدائن: الإصابة ج 2 ص 65. 89 . ویلکم ! واللّه إنّ معاویة لا یفی لأحدٍ منکم بما ضمنه فی قتلی...: علل الشرائع ج 1 ص 221، بحار الأنوار ج 44 ص 33. 90 . فازدادت بصیرة الحسن علیه‌السلام بخذلان القوم له ، وفساد نیّات المحکّمة فیه بما أظهروه له من السبّ والتکفیر واستحلال دمه ونهب أمواله ، ولم یبق معه من یأمن غوائله إلاّ خاصّة من شیعته وشیعة أبیه أمیر المؤنین علیه‌السلام، وهم جماعة لا تقوم لأجناد الشام...: الإرشاد ج 2 ص 13، بحار الأنوار ج 44 ص 48. 91 . فکاتب الحسن ـ لمّا طُعن ـ معاویة، وأرسل یشرط شرطه: تاریخ دمشق ج 13 ص 272. 92 . جمع الحسن بن علیّ علی رؤوس أصحابه فی قصر المدائن فقال: یا أهل العراق، لو لم تذهل نفسی عنکم إلاّ لثلاث خصال لذهلت: بقتلکم أبی وطعنکم بغلتی وانتهابکم ثقلی ـ أو قال ـ : ردائی عن عاتقی، وإنّکم بایعتمونی...: تاریخ بغداد ج 1 ص 149. 93 . لا ینعزل بالفسق والظلم وتعطیل الحقوق، ولا یُخلع ولا یجوز الخروج علیه بذلک: شرح مسلم للنووی ج 12 ص 229، عمدة القاری ج 24 ص 178، روضة الطالبیّین للنووی ج 5 ص 410. 94 . عن محمّد بن مسلم ، عن أبی جعفر علیه‌السلام، قال : واللّه، الذی صنعه الحسن ابن علیّ علیهماالسلام کان خیراً لهذه الأُمّة ممّا طلعت علیه الشمس...: الکافی ج 8 ص 330، بحار الأنوار ج 44 ص 25، تفسیر العیّاشی ج 1 ص 258، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 518. 95 . فکتب الحسن علیه‌السلام إلی معاویة: أّما بعد ، فإنّ خطبی انتهی إلی الیأس من حقٍّ أحییه وباطلٍ أُمیته، وخطبک خطب من انتهی إلی مراده ، وإنّنی أعتزل هذا الأمر وأخلّیه لک، وإن کان تخلیتی إیّاه شرّاً لک فی معادک ، ولی شروط أشرطها...: علل الشرائع ج 1 ص 221، بحار الأنوار ج 44 ص 34. 96 . وأنفذ علیه‌السلام إلی معاویة عبد اللّه بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطّلب ، فتوثّق منه لتأکید الحجّة أن یعمل فیهم بکتاب اللّه وسنّة نبیّه...: مناقب آل أبی طالب ج 3 ص 195. 97 . عبد اللّه بن الحارث بن نوفل، وأُمّه هند بنت أبی سفیان صخر بن حرب بن أُمیّة: تاریخ بغداد ج 1 ص 225. 98 . کانت لعلیّ یدان ـ یعنی قیس بن سعد والأشتر ـ ...: أنساب الأشراف ص 399 . 99 . فدعا معاویة بصحیفة بیضاء ، فوضع علیها طینة وختمها بخاتمه ، ثمّ قال : خذ هذه الصحیفة فانطلق بها إلی الحسن ، وقل له فلیکتب فیها ما شاء وأحبّ، ویُشهد أصحابه علی ذلک ، وهذا خاتمی بإقراری...: الفتوح ج 4 ص 290. 100 . أقبل إلی الحسن ومعه نفر من أصحابه من أشراف قریش ، منهم عبد اللّه بن عامر بن کُریز وعبد الرحمن بن سمرة ومن أشبههما من أهل الشام...: المصدر السابق. 101 . وتسلّم معاویة الأمر لخمس بقین من ربیع الأوّل من هذه السنة...: الکامل لابن الأثیر ج 3 ص 406. 102 . فدخلوا فسلّموا علی الحسن ، ثمّ قالوا : أبا محمّد ! إنّ معاویة قد أجابک إلی جمیع ما أحببت ، فاکتب الذی تحبّ...: المصدرالسابق. 103 . اشترطتُ علی معاویة لنفسی الخلافه بعده... کاتب الحسن بن علیّ معاویة : اشترط لنفسه...: فتح الباری ج 13 ص 55؛ منها : إنّ له ولایة الأمر بعده، فإن حدث به حدث فللحسین: عمدة الطالب ص 67؛ فکره الحسن القتال، وبایع معاویة علی أن یجعل العهد للحسن من بعده: فتح الباری ج 13 ص 56، الاستیعاب ج 1 ص 386، تاریخ دمشق ج 13 ص 261، تهذیب الکمال ج 6 ص 243، سیر أعلام النبلاء ج 3 ص 145، الإصابة ج 2 ص 64، تهذیب التهذیب ج 2 ص 259، تاریخ الإسلام للذهبی ج 4 ص 5، البدایة والنهایة ج 8 ص 45؛ بایع الحسن بن علیّ معاویة علی أن لا یسمّیه أمیر المؤنین : علل الشرائع ج 1 ص 212، مستدرک الوسائل ج 13 ص 180، بحار الأنوار ج 44 ص 2.
صورة معاهدة الصلح التی وقّعها الفریقان، وقد أخذناها من مصادرها حرفیاً: \* المادّة الأُولی: تسلیم الأمر إلی معاویة ، علی أن یعمل بکتاب اللّه وسنّة رسوله. \* المادّة الثانیة: أن یکون الأمر للحسن من بعده، ولیس لمعاویة أن یعهد به إلی أحد. \* المادّة الثالثة: أن یترک سبّ أمیر المؤنین والقنوت علیه بالصلاة، وأن لا یذکر علیّاً إلاّ بخیر. \* المادّة الرابعة: یسلّم ما فی بیت مال الکوفة خمسة آلاف، ألف للحسن وله خراج "درأبجرد". \* المادّة الخامسة: أن لا یأخذ أحداً من أهل العراق بإحنة ، وأن یؤن الأسود والأحمر، ویحتمل ما یکون من هفواتهم، وعلی أنّ الناس آمنون حیث کانوا من أرض اللّه، فی شامهم وعراقهم وتهامهم وحجازهم: راجع هامش البدایة والنهایة ج 8 ص 18، هامش الإمامة والسیاسة لابن قتیبة ج 1 ص 184، وللتحقیق أکثر انظر : بحار الأنوار ج 44 ص 65، مطالب السؤول لابن طلحة الشافعی ص 375، کشف الغمّة ج 2 ص 193، الفصول المهمّة لابن الصبّاغ ج 2 ص 728. 104 . فلمّا جاء صلح الحسن بن علیّ، کأنّما کسرت ظهورنا من الغیظ...: تاریخ دمشق ج 13 ص 279؛ لمّا بایع الحسن علیه‌السلام معاویة أقبلت الشیعة تتلاقی بإظهار الأسف والحسرة علی ترک القتال...: بحار الأنوار ج 44 ص 29. 105 . حتّی دخل قصر المدائن فأقام به نحواً من أربعین لیلة...: تاریخ بغداد ج 1 ص 149. 106 . خطب الناس قبل دخول معاویة الکوفة، فقال: أیّها الناس، إنّما نحن أُمرائکم وضیفانکم، ونحن أهل بیت نبیّکم الذین أذهب اللّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً. وکرّر ذلک حتّی ما بقی إلاّ من بکی، حتّی سمع نشیجه...: أُسد الغابة ج 2 ص 14، الکامل ج 3 ص 406. 107 . فلمّا قدم معاویة النُخَیْلة، فبایعه الحسن: الغارات ج 2 ص 644. 108 . صلّی بنا معاویة بالنُخَیْله الجمعة...: مقاتل الطالبیّین ص 45، شرح الأخبار ج 2 ص 533. 109 . قام الحسن بن علیّ بن أبی طالب علیهماالسلام علی المنبر حین اجتمع مع معاویة ، فحمد اللّه وأثنی علیه ، ثمّ قال : أیّها الناس، إنّ معاویة زعم أنّی رأیته للخلافة أهلاً ولم أرَ نفسی لها أهلاً ، وکذب معاویة، أنا أولی الناس بالناس فی کتاب اللّه ، وعلی لسان نبیّ اللّه ، فأُقسم باللّه لو أنّ الناس بایعونی وأطاعونی ونصرونی، لأعطتهم السماء قطرها... ولو وجدت أنا أعواناً ما بایعتک یا معاویة...: کتاب سلیم بن قیس ص 458، الأمالی للطوسی ص 559، الاحتجاج ج 2 ص 8، بحار الأنوار ج 44 ص 22. 110 . بینما علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام علی منبر الکوفة، إذ دخل رجل فقال : یا أمیر المؤنین، مات خالد بن عرفطة، فقال : لا واللّه ما مات، ولا یموت حتّی یدخل من باب المسجد ـ وأشار إلی باب الفیل ـ ومعه رایة ضلالة یحملها حبیب بن حمّار ، قال : فوثب إلیه رجل فقال : یا أمیر المؤنین أنا حبیب بن حمّار ، وأنا لک شیعة ، فقال : فإنّه کما أقول. قال : فواللّه لقد قدم خالد بن عرفطة علی مقدّمة معاویة یحمل رایته حبیب بن حمّار...: بحار الأنوار ج 44 ص 53. 111 . ودخل معاویة الکوفة بعد فراغه من خطبته بالنخیلة ، بین یدیه خالد بن عرفطة ، ومعه حبیب بن حمّار یحمل رایته ، فلمّا صار بالکوفة دخل المسجد من باب الفیل، واجتمع الناس إلیه: المصدر السابق. 112 . أیّها الناس... وإنّکم لو طلبتم ما بین جابلق وجابرص رجلاً جدّه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم ما وجدتموه غیری وغیر أخی الحسین، وقد علمتم أن اللّه تعالی هداکم بجدّی محمّد، أنقذکم به من الضلالة...: الفتوح ج 4 ص 293، کشف الغمّة ج 2 ص 193. 113 . وقام عمرو بن العاص فقال: یا أهل العراق، أنا کما نحن وأنتم جمیعاً علی کلمة هی السوی، ففرّق بیننا وبینکم الأهواء، ثمّ تحاکمنا إلی اللّه، فحکم أنّکم أنتم الظالمون لنا، فتدارکوا ما سلف منکم بالسمع والطاعة: الفتوح ج 4 ص 293. 114 . فلمّا تمّ الصلح بین الحسن ومعاویة، أرسل إلی قیس بن سعد یدعوه إلی البیعة... فلمّا أرادوا إدخاله إلیه ، قال : حلفت أن لا ألقاه إلاّ وبینی وبینه الرمح أو السیف...: شرح نهج البلاغة ج 16 ص 48، بحار الأنوار ج 44 ص 54. 115 . فأمر معاویة برمحٍ وبسیفٍ فوضعا بینه وبینه لیبرّ یمینه... فقال له معاویة : أتبایع یا قیس ، قال : نعم ، ووضع یده علی فخذه ولم یمدّها إلی معاویة ، فحنی معاویة علی سریره وأکبّ علی قیس حتّی مسح یده علی یده ، وما رفع قیس إلیه یده: نفس المصدرین السابقین. 116 . إنّی واللّه ما قاتلتکم لتصلّوا ولا لتصوموا ولا لتحجّوا ولا لتزکّوا، إنکم لتفعلون ذلک ، ولکنّی قاتلتکم لأتأمّر علیکم، وقد أعطانی اللّه ذلک وأنتم له کارهون ، ألا وإنّی کنت منیت الحسن وأعطیته أشیاء ، وجمیعها تحت قدمی لا أفی بشیء منها له: تاریخ دمشق ج 52 ص 380، وراجع: الإرشاد ج 2 ص 14، مناقب آل أبی طالب ج 3 ص 196، کشف الغمّة ج 2 ص 164. 117 . غضب الناس من کلام معاویة، وضجّوا وتکلّموا، ثمّ شتموا معاویة وهتکوا به فی وقتهم ذلک، وکادت الفتنة تقع، فخشی معاویة علی نفسه فندم...: الفتوح ج 4 ص 294. 118 . وقام المسیّب بن نَجَبة الفَزاری إلی الحسن بن علیّ فقال: لا واللّه جعلنی اللّه فداک، لا ینقضی تعجّبی منک ! کیف بایعت معاویة ؟... فقال له الحسن: صدقت یا مسیّب، قد کان ذلک، فماتری الآن؟ فقال: أری أن ترجع إلی ما کنت علیه وتنقض هذه البیعة...: المصدر السابق. 119 . حجر بن عدی الکِنْدی، وکان من الأبدال: رجال الطوسی ص 60؛ حجر بن عدی من عظماء أصحابه: رجال ابن داوود ص 70، وراجع إلی نقد الرجال ج 1 ص 404، جامع الرواة ج 1 ص 180، معجم رجال الحدیث ج 5 ص 217. 120 . فقال حجر بن عدی الکِنْدی : أما واللّه لقد وددت أنّک متّ فی ذلک ومتنا معک، ثمّ لم نرَ هذا الیوم، فإنّا رجعنا راغمین بما کرهنا، ورجعوا مسرورین بما أحبّوا...: المصدر السابق. 121 . فتغیّر وجه الحسن، ثمّ قام عن مجلس معاویة وصار إلی منزله...: الفتوح ج 4 ص 295. 122 . ثمّ أرسل إلی حجر بن عدی فدعاه ثمّ قال له: یا حجر، إنّی قد سمعت کلامک فی مجلس معاویة، ولیس کلّ إنسان یحبّ ما تحبّ، ولا رأیه کرأیک، وإنّی لم أفعل ذلک إلاّ إبقاءً علیکم...: المصدر السابق؛ در خبر دیگری امام حسن 77 هزار، عدد کشته شدگان در جنگ با معاویة را هفتاد هزار نفر پیش‌بینی می‌کند: ولکنّی خشیت أن یأتی یوم القیامة سبعون ألف أو ثمانون ألف أو أکثر أو أقلّ کلّهم تتّضح أوداجهم دماً...: تاریخ دمشق ج 13 ص 281. 123 . الإمام الکاظم علیه‌السلام فی حدیثٍ طویل أخذنا منه موضع الحاجه:... ثمّ ینادی: أین حواریی الحسن بن علیّ، فیقوم سفیان بن أبی لیلی وحذیفة بن أسید الغفاری...: اختیار معرفة الرجال ج 1 ص 43، وراجع لشرح حاله إلی رجال الطوسی ص 94، خلاصة الأقوال ص 160، رجال ابن داوود ص 104، نقد الرجال ج 2 ص 331 و 337، جامع الرواة ج 1 ص 365، معجم رجال الحدیث ج 9 ص 156. 124 . فبینا الحسن یکلّم حجر بن عدی، إذا برجلٍ من أصحابه قد دخل علیه یقال له سفیان بن اللیل البهمی [سفیان بن أبی لیلی]، فقال له: السلام علیک یا مذلّ المؤنین، لقد جئت بأمرٍ عظیم، هلاّ قاتلت حتّی تموت ونموت معک ؟ !...: المصدر السابق؛ عرض للحسن بن علی رجل فقال: یا مسوّد وجوه المسلمین، فقال: لا تعذلنی، فإنّ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم أُریهم یثبون علی منبره رجلاً رجلاً، فأنزل اللّه تعالی : «إِنَّـآ أَعْطَیْنَـکَ الْکَوْثَرَ»، [وهو] نهر فی الجنّة، «إِنَّـآ أَنزَلْنَـهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ...»...: تاریخ دمشق ج 13 ص 279؛ أتی مالک بن ضمرة الحسن بن علیّ فقال: السلام علیک یا مسخم وجوه المؤنین، قال: یا مالک! لا تقل ذلک، إنّی لمّا رأیت الناس ترکوا ذلک إلاّ أهله خشیت أن تُجتثّوا عن وجه الأرض، فأردت أن یکون للدین فی الأرض ناعی، فقال: بأبی وأُمّی: تاریخ دمشق ج 13 ص 280، وراجع: أُسد الغابة ج 2 ص 14؛ واستفاد العلاّمة فی خلاصة الأقوال أنّه قال هذا الکلام عن محبّة: خلاصة الأقوال ص 160. 125 . إنّ الحسن بن علیّ رآنی للخلافة أهلاً ولم یرَ لنفسه لها أهلاً، وکان الحسن أسفل منه بمرقاة...: الأمالی للطوسی ص 559، بحار الأنوار ج 44 ص 62، جامع أحادیث الشیعة ج 2 ص 458. 126 . قام الحسن علیه‌السلام فحمد اللّه تعالی بما هو أهله... ولمّا نزلت آیة التطهیر جمعنا رسول اللّه فی کساء أُمّ سلمة رضی اللّه عنها، خیبری، ثمّ قال: اللّهمّ هؤلاء أهل بیتی وعترتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً، فلم یکن أحد فی الکساء غیری وأخی وأبی وأُمّی... إنّ معاویة زعم لکم أنّی رأیته أهلاً للخلافة ولم أرَ نفسی لها أهلاً، فکذب معاویة، نحن أولی الناس...: نفس المصادر السابقة. 127 . مّ سار حتّی دخل الکوفة، فأقام بها أیّاماً، فلمّا استتمّت البیعة له من أهلها، صعد المنبر ، فخطب الناس وذکر أمیر المؤنین علیه‌السلام ونال منه ، ونال من الحسن علیه‌السلام ما نال...: الإرشاد ج 2 ص 15، کشف الغمّة ج 2 ص 196، بحار الأنوار ج 44 ص 49. 128 . فقام الحسین علیه‌السلام لیردّ علیه ، فأخذ بیده الحسن علیه‌السلام فأجلسه...: نفس المصادر السابقة. 129 . قام فقال: أیّها الذاکر علیّاً، أنا الحسن وأبی علیّ ، وأنت معاویة وأبوک صخر ، وأُمّی فاطمة وأُمّک هند ، وجدّی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم وجدّک حرب ، وجدّتی خدیجة وجدّتک قتیلة ، فلعن اللّه أخملنا ذکراً وألأمنا حسباً ، وشرّنا قدماً ، وأقدمنا کفراً ونفاقاً ، فقالت طوائف من أهل المسجد : آمین آمین...: نفس المصادر السابقة. 130 . مَن عرفنی فقد عرفنی ومَن لم یعرفنی فأنا الحسن ابن رسول اللّه، أنا ابن البشیر النذیر، أنا ابن المصطفی بالرسالة، أنا ابن مَن صلّت علیه الملائکة، أنا ابن من شرفت به الأُمّة...: تحف العقول ص 222، بحار الأنوار ج 44 ص 232، وراجع الخرائج والجرائح ج 1 ص 236. 131 . واستخلف علی الکوفة المغیرة بن نوفل بن الحارث...: مقاتل الطالبیّین ص 40، بحار الأنوار ج 44 ص 51. 132 . وخرج أهل الکوفة لوداعه باکین...: تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 187، ولحق الحسن بالمدینة وأهل بیته وحشمهم، وجعل الناس یبکون عند مسیرهم من الکوفة: الکامل لابن الأثیر ج 3 ص 407. --------------- ------------------------------------------------------------ --------------- ------------------------------------------------------------ 1

# درباره مركز تحقيقات رايانه‌اي قائميه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهاى خود، در راه خدا جهاد نماييد؛ اين براى شما بهتر است اگر بدانيد حضرت رضا (عليه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌اى كه امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهاى ما را ياد گيرد و به مردم ياد دهد، زيرا مردم اگر سخنان نيكوى ما را (بى آنكه چيزى از آن كاسته و يا بر آن بيافزايند) بدانند هر آينه از ما پيروى (و طبق آن عمل) مى كنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رايگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سيستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبايل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خيابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

